

C.

MS BW
IVANOW
007a

601608962

79

Ash'ār-i. 'Abdū'l-ʿAḥad.

(poetry)

۶۹

مثنوی فارسی قلمی

ما و نیم ماه بورد

مهر نیمروز غالی

قصاید بیفتو آن در عهد کونان
(مجموعه) مبدع قصاید و کلام
از عبداللہ - النعمانی

کتابخانه

کتابخانه
مجلس
تاریخ
کتابخانه
مجلس
تاریخ

مهر خور از آفتاب لطف رسد
ماه تمام از ماه چهارم به برسانند
و در مجمع حب و مطامع معطای جای بر آید
ز لطف اول و سلوک نفع بر خورده

تاریخ فروردین ۱۲۸۱
مهر خور

بسم الله الرحمن الرحیم
بروای را سپاسم که قصده آفرینش را از بندش هر روز در ماه نیم ماه به بروی و فرمای کشن و در مطامع
و درین حب او را ستایش کردم و در دو گانه فرستم که نظم عالم را از مقطع او از کس خودم
خاتمہ بر لب اداخته درین پس این بخش زله بر از جوان تعامی را نمایان علی اکبر
بن موصی علی ابن پیر علی المکرم محمود از مرحوم ابن شمس طفیل علی المتخلص لطفل خدا مبارک
که خاک او از خطه باب شهر است و این قصه از دارالاماره شهر کهنه و خاور روی
منشرف و در مرتب نمودار است همانا من شکر است و در این خاک بر لب می آید که روزی زود گیرد
ویرانترین فرد در تخت که بر صفت بندگاشتم کاشی که در او شمس خلد برین بیایا یاد
صفت قصده در ستایشگری شهنشاه و در بنای پناه حضرت سید و بر سلسله و شمس و شمس و شمس

که مالک کلام از این کمال
صفت قصده و در کس خودم
در صفت حب و مطامع

سید الشهدا علیه السلام
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

صلوات الله عليه وعلى آله وصحبه المعصومين
بندش در آرم و دستشوی نجات بخش کردیم
پس و نامهای حلقه از باب خود و خود را روان
حضرت مولوی محمد فضل عثمان صاحبکار
تخلص روان در مجلس اله آباد که بنامه طراز
ناقصی عادت چشم غایت دارند
عالم و جگر در بهار اول داد عالم نامید
عسی و مالک انیس لاریسی جهان نام
آمد و در آرم که این در حد و شخوار
فرار به بیداری خانه یکبار
سرخ شستن ماه صفر المظهر
بکار و در دست او نغمه حیرت
فرود آمد یعنی تها از آب
مفت بود قصد
بوزن ساخته و از نظر اصلاح
استاوی بدو علم غنی صاحب قدر
بلد است که حسن استاوی
منه ملک با این بند نظری
بناخته آبر و داده به (مفخوآن) نام کرد
شتم چشم از ناطقین من و گردان
تحت پایه سخن آنت و سخن
مجان است که اگر دو بسید
دساره یعنی روانهای باله و گناه
مازندران صواب را و یوسار
عتاب کنند رستم در کمان
برودار برودش عفو کند
ازند و تبرید است نبارد
و بد عاجز

و ای برکم و عمار ازین دروغ مدار
که او برکم و عاتب قبول کردند

مرحبا بادی اول
که از عرب نطق فصیح
خدا بکلام عربی سبب خاص

بسم الرحمن الرحیم

قصاید مفضول در لغت شسته و نیاودین صوات الله وسلامه علی لوم بن

خوان اول

الصلوات ای سالیات ناسوده برترین
مرحبا ای عتق عالمی این نیاودین
ای بهار آفرینش ز تو رونق گزین
عشقه یو لوت الوار نو کرسی نشین
مقدور بودن تو باشد سجد گاه عالمین
آستانت قبه گاه عثمان و فرشان
تا جداران جهان از خادمان آتین

والدم ای بابیات افروده بر پیشین
حیدر ای خاتم الحاد عالم را نغین
و فر اجد و تکون از تو باز بگرن
ای بنای برود عالم از تنامی تو پیش
جا کت کس از قهر حاجت روح الهی جزیل
خاکبای طوطیای دیده اهل نفس
حاصلش اعظم از غده مان غنین

ای سالیات

منتخب

خطبہ مبارک حضرت امام رضا علیہ السلام

تکت گایت خراج احمد صدایت
پروہ وارد دیرت کرد میان و مردسان
برور عرس آسانت چون خدمت عالمی زانو گستر

سرفرازان جهان را خط بشای لشند
بارگایت رست جاروت شعاعی از قضا

متحد دار تو موسی از بد نصیاتی خود
شخصه غزالی در شهادت

خبر رفای تو باشد بر کنعان حله وار
کانت مومن قدر آرا گشته است

از ازل مثل ترا اما آفتابهای کائنات
مضی طم و نس را زوار سل اتی

ملاک ملک است و شکر عاصی ملک
مصدر وحی الهی مرکز الوار حق

صاحب بوم انشور و واقع کفر و ظلم
خاستن روز شفاعت و شکر بوم

پایگایت عرش اعظم جاگایت من این

ماسان آسانت حال عرش برین
ماوشاکن حقا و غیره و حضور

پیروان و همزمان و خادمانت بر چین
طنت خاک راه تو از ماه خراج اولسن

آینه دار تو عیب خراج حارم را کین
مردم دار و نس را نوحه مل آسن

فرش ووز قهر نو اولسن در خلد برین
حرفت آدم سما بود اندر بار و طین

سج بندہ ندیدہ ہم نم بند بالیقین
نادمی خلق خدا و حامی و نساودین

شافع روز قضایت پروہ وارد نسین
سور و نامتنا رحمت لعا ملین ار

خاستن روز شفاعت و شکر بوم
خاستن روز شفاعت و شکر بوم

دوره التاج رسالت خاتم در بسم
تاسخ نیش صدقت راج شرح خلس
از حضور بارگاه قاضی روزگاری
منشع دیوان قدرت از ازل با صحت
مرکت زرق برق و آسمان زمار تو
سکطت رب لوی همزبان حری
طالبت رب دو عالم می نوی مطبعت
عاشق راه رضا مستوف مرضی خدا
ای چراغ طوحت قامت ذات العباد
فصل سحر لبانت امی و کانت بیج راز
خوشتر هم سعادت ابروان تو بلال
صدقت ارنیه تهی و بر ز نور معرفت
برود ما غدا ح طوبی بازوت اصل حال
بیت یک عطر وان و منجیح بانج ارم

سالی نسیم و نو تر فاسم ماء معین
خاتم مهر نوبت مانی دن مشین
انچه فرمان نبوت بافتی امی شاه دن
بیج طعرا می رسالت فی طرادش ازین
میزبان ابرو ترا مهمان تو حرلم نفس
همیشیت قدسیان و هم صفت مر سفین
مصطفی و محنت محبوب رب العالمین
ساده حمد خدا صدوق رب العالمین
آفتاب روی روشن ماه تابا جبین
عقد پروین سلاک لبانت نردول
والضحی ارضار تو واللس زلف نخرین
شایدت آبدالشم شرح لقران مبین
بنجات مرمان حوران و کلمات نردول
منخرنیت ز مرمی نو تر و ماء معین

ابرهیم...
شعبه...
تاسخ...
منشع...
مرکت...
سکطت...
طالبت...
عاشق...
ای چراغ...
فصل...
خوشتر...
صدقت...
برود...
بیت...
سالی...
خاتم...
انچه...
بیج...
میزبان...
همیشیت...
مصطفی...
ساده...
آفتاب...
عقد...
والضحی...
شایدت...
بنجات...
منخرنیت...

بنیت وی حسن تو با خوب و میان جهان
یوسف مصری احسن و نصرت ندندم
ای تویی خیر بشر هم بود بشر را بدست ماه
ذات تو با عالم احسان و احسن خوش خلق
ساحت کون و مکان در برمان نمود
مطلع و دیگر خواهم طور سنیا را جواب

سلسله نام تو در جهان
مطلع خاتم نبوت
عقل اندام در کلام
عقل احسان در کلام
عقل با بر کلام
عقل با بر کلام
عقل با بر کلام
عقل با بر کلام

مطلع با ناز

نافریده ازل حسن آفرین شملت حسین
ای سلیمان پیش تو فرق سلیمان بر زمین
آدم از نام تو کسین یافت در عهد برین
نام تو در عالم ارواح شد حصن حصین
آفرین صد آفرین صد آفرین صد آفرین
مطلع شمر تو قسم باشد از وضاحت کرب

ای رسول شرمی دستی من دستی من
سورن اساده ام ای بسیار آچاره
کار و ج بر استخوانم از کس تا می رسید
ایده الوان بخت را تو صدرا اولین
یانی بید حاصل آدم بخت خرم
یا طرب و عصیان آدم اندو بلسن عثمان
من بد و در رخ عصیان بندم خود ارور
ترشد از اشک گنایانم قمر مص
حالتی از من جبر برسی ای تو ز دم برین
حالتی دارم که اعدا را نباشد اسخین

و ای تویی هم رسالت رازی شمع
بازنی حدایت سنی داده در دم من غم
من سخن مستم عملت من سخن مستم سخن
داران از شر و لو خوف و سلطان بعین
ترشد از اشک گنایانم قمر مص
حالتی از من جبر برسی ای تو ز دم برین
حالتی دارم که اعدا را نباشد اسخین

و ای تویی هم رسالت رازی شمع

کاتب ووشن سارم روز ووشن فکر کار
نامه عبدالاحد از ووشن عصان شاه
سهل برود از طفصت صد طهای جانک
چون پورا اندر در آید موه کسین من
بی محابا در دم منکر نکران را جواب
از قشایر قربانیت بدیر تو مارانکات
و شکر می کن مرا ای کشته روز با زور
دست من ای شاه وین فرج اول شاه
بر آن با شتم طفصل تو زار ملتهد
بر هر اطم رسری کن تا از وایم امان
سر در حزن حکم ملک یون و کمان
بر شمر آند مرا از سمرمان خولستن
بر صلوات ناکانیت ختم سازم کلام
تا طهارت خود و در هر صفا
سحر خیز سحر سجاده خود گسترده

از تعطیل عاقر آید کاتب ووشن سخن
عذر هر چه خواه از درگاه رب العالمین
و در وین بنام خود
و در وین بنام خود
در شب رگد نور تو باشد شمع وین
رب من بر وین و پیغمبر رسول آهن
رحمت این و شود مولس بدن تهناتین
در لوامی خفرت با شتم بر در ستمین
خبر تو بجا می نبارد این غلام کسین
نامه اعمال من افتد دست اولین
ای که دانت نیت الدار صمد للعالمین
چون نذا سار و سنا و ما و خلوانا حالین
جای ما بکم من کعبت قرب و در وین
صد صلوات از من بر وین کت و آل طهرین
ناکه خور بر شاگهان سجده ساز و سرین
از در هر چه افتاد ما را نیک

۴۱
بر کوه آب بزرگ
رحمت مولس
ای در اصل
کتاب
سجده
سجده

تا بود فرس آتی چمن یعنی فرس خاک
تا که فرس از ارض باشد سالکان را سیرگاه
صد درود از من بروج فرعون دروشت

تا بود عشق خدا یعنی قلوب المومنین
تا که باشد عشق بر جانم در عشق حاصلین
صد سلام از من بروج پاک آل طاهرین

خون دوم

ای وحید انما ایزد ثنا خوان تو س
بناز عبده ناویده بهمای تو س
ای شهنشاه رسول قدسی در ضوآن جارا
میرسامان تو یوسف صاحب بیت کیم
ماقران است صالح هم عثمان دار تو

تو زادل و بی ظهور تو ز پس
ای وجود انوار اول ظهور آید سپس
عوضه کون و مکان طی کرده در کس
ان بی مشعل مابدوان در لوبد هر کس
بوسلیمان میرشد باشد و بپوشش تو س

چهره در آواز خود غم گردون نشین
چاشنی که تو بارون در سماون مطحن
چون سماون بویست رخ رو بوی گمان
باغدرمان درت زنت کجا غفور را
شمه های نام بردون آنکه باشد مژده
عافیت را تا کل زمین جبرالت کسم

جارت ضوآن که او در خلد سیدار و مرک
جبرئیل از شهر خود درو شب راند کس
میر طایح تو نویسن کونز و مایه و بس
اندیا منت دوان و قدسان تو س
طایبران خلد را نسبت چه باشد کس
نور نبره های او از شمع رویت بس
بهب کل شادوب را نسبت کنم با جارس

Handwritten marginal notes in the right margin, including phrases like "ای وجود انوار اول ظهور آید سپس" and "عوضه کون و مکان طی کرده در کس".

لفظ (عین) در اصل کس است

صاحب کلام

کلام

و کلام

سماکت شکرین چه گویم اوست از لیدی قدر
گنجهای هفت شود و نه ضرول بود
من بل دارم تنها ای کشته بناوین
بر زمین پاک بشری رسم از با می هر
که به بوسم اسانت که نهم در بر زمین
آشیا نبدو بهی طره الوان تو
شد و کار از نه عصال سنده احد
نوش داروی شفاعت در حکمان در کام جان

نانه شک ختن جسم مظهر اولس
ای پیش منت گردون نماید بعدس
گرد بدزدان سرور و در روزم سرس
بر در زش اسانت بشکنم تارفس
نقد جان زم شارت
ای شود و طلم و است آرزو این آرس
مخ روحم چون گنار و خانه من رفس
ای در گناه انیک نفر ما دم اس
تا از و یام شفا الله بس فی موس

خوان سوم

مرحبا ای شان حق شانی که تو در یافته
چون نمان خرد و سخن دست بدخت
نقش بر خون نقش سینه باز رنگ از
بر که نسبت کرد با لبه خاک در دست
اسنانت بر تر از حمت سلیمان است

پایه ات از کجا
ای با جاش ترا و میر سیمیر یافته
عش اعظم را از قدرت با به کمر یافته
ای به نقاشی خود خود را ساز یافته
زده با خبر را خون ز راهم یافته
طاوانت را ملک بر دبه در یافته

این شعر را در ایست
 این شعر را در ایست
 این شعر را در ایست
 این شعر را در ایست

خهر از آب مانست قطره در یافته
 چاشنی گریست لب را به زکوثر یافته
 ای ز می نعل نما با آور یافته
 گنبد خود را حباب سا شاور یافته
 از زمانت خهر اسرار ازل یافته
 خرج با این خسته مثل تو کمتر یافته
 نعل کعبه بر آینه روی تو شست در یافته
 آنچه تو مهر رسالت خود ز دور یافته
 یا خانی و
 تا از با بل سر بر دران برور یافته
 تا صابم درش خاک بر سر یافته
 بیت از نام تو نو کس و آن در یافته
 ترک گردون را سخم شخمه در یافته
 شمه از روی زلف مشک او فر یافته
 شاه سخمه و کیم صفت کشور یافته

انچه آب ندری بچون پور منقوس
 من غلط کردم چه لب آب باشد با
 نخل از حکمت روان گردید شد سرد
 در محط احرامت خرج با این افشام
 این مریخ از لب احجار تم موخته
 چون تو حرف خوش نند و ملک از در بار
 صورت زیبای تو دیده صور حوسلی
 کی سلیمان را برین خنک گشتی
 روی خود را چون زور مانست بر او هیچ
 بر که خاک و گریست از غازه روی کرد
 ای شفتاه و و عظم نام بخش بر دران
 ای رخل را خرج میدانند همکاران تو
 ای ششم زلف خورا نغمه از روی تو
 از دل در یافتن قطره استاده بود

ای نگاه شکست و سیمان شخت
 حرکت باشد در گت عرش عظیم
 خج را گزین که باشد از خورد و بر کمال
 پیش فریب صلح با گمانت مهر و ماه
 مطلع ما چشم نکلز چون صبح دوم

6. کویست کوی
 کویست کوی از تو نواح و افسانه
 ای کز سدره مقام و مای جبار یافته
 این کده است کینه از تو نور یافته
 روز و شب سوزند چون کافور یافته
 مطلع کوی نور از صبح ازل در یافته

مطلع ما

ای که خاک و گت را بجا گرفت
 آت آت منما خواند بر تو راز و راز
 ای بفریخت در موعت بیفت که ز ایشام
 تا گین رفت ز ساز و دست حکما کمال
 بحیب ای و مای پورا در از تو خاتون عرب

بالصن ز یافته ز یافته ز یافته
 رایت لفرت چه مضمون و مظهر یافته
 صد شدت از روی تو خورد از یافته
 دست از هر صفت سجاد و ابر یافته
 حاد و عصمت بدوش خویش و بر کس یافته

منزل سوران ز با فر گمانت و بر خج
 گزینوی و ات تو هر ز نمودی مکنات
 ای زوانت شد در کب مفرد جابر خشیج

حادر کافور با انداز نور یافته
 آدم از و ات نوشته از حاد یافته
 از طاعتت اقتضای این جابر یافته
 طهارت خیر

ساکنان چارموج از بحر عام فضا تو
ای شایسته ای لقب علم که در خوانده

علمهای اوله در صدر تو محفوظ است
کشته عالم که تا محفوظ باشد از

ای بدو عامان باشد درت عشاق

بهر استغفار
چشم زوای حامی و نیا دوان

همتی ما من که با شرم بر شمار خلدان
را من سلطان در راه تار عیان شش ما

آرزو دارم که باشد شمع لاجوردی است
تا ز شرف او را مانند زهر تو کماست

چارموج عنبر می از تو بر لب ما فتنه
ای ترا حنیکه آشا و ازل در ما فتنه

وی علوم اخرین در کسینه از بر ما فتنه
ای زاوستا که قدرت از تو کند ما فتنه

ای ز بی قسمت که خوش عمل بد ما فتنه

رحم تو مرعضان را حاجت آور ما فتنه
چون بیانی مرده ام رخا که سر ما فتنه

رسگاری از حساب رو درخت ما فتنه
دست برین ان خفا که کین شکر ما فتنه

چهره روم من نیا داشت تو در ما فتنه
تا نیکه مکنه اسمان کین باشد سر اخگر ما فتنه

خوان چهارم

مرحبا ای رحم حق جان جهان کبریا
ای بلام حق شنیدی بر کمان کبریا

باعث اسلام من محبوب و جان کبریا
از زبان کبریا ای راز دوان کبریا

کبریا عفو است که در جهان و در دنیا باطل نظر جان کبریا
اسم غم بر صورت بیاید ۱۲۲۰

ای تو می تو حکم طلب با هزاران اعتبار ^{خودناز}

سینه بر نور و نجیبه ^{سیر ازل}
ز سینه ^{سیر ازل} سینه چار باغ
ای تو حکم آفرینش ^{سینه چار باغ} سینه باشد خیر ترا

گر تو روی ذات تو ای مالک خرد گشته

ای شهنشاه جهان این قدر و این مکان ^{گرفت}

آنکه از خاک درت سازد و نه نقش بر چمن

خلعت زر زار او می بافتی با انحصار

ای داده مرد و خود اول ترا آخر ظهور

لوتیان قدس را ^{زویت} ایستادگی ^{لوتیان} کل لوتیان گشته

بر سر بر ضای تو همه گرد و درام

این سنک ^{عصا} که ترا ^{عصا} ایستادگی ^{عصا} در حد ^{عصا} انحصار ^{عصا}

طرفه العین رسید

در رسید می با چشم خوش بر مکان کبریا

از قدم کبریا فی از زمان کبریا

از تو کل کل شد فضایی بوستان کبریا

کی عیان گشت خشن قدر و بود کبریا

ای سرت ^{نشار} برود و قصرش ^{نشار} آسمان کبریا

کی لرزش ^{اوست} باشدش بر آستان کبریا

ای رسید هما خوش بر مکان کبریا

آن زمان کبریا و این زمان کبریا

سرود سایه قدرت از ملکسان کبریا

طرفه خیمت رنگ آسمان کبریا

شافع او باش ای جان جهان کبریا

خوان چشم

بهر کمران بدایت با امام المرسلین

آیه بظهور جانب با امام المرسلین

مرحاجی را تو آیت با امام المرسلین

ای ستوده مرخصت با امام المرسلین

برنده زافرش مرزا محبوب ^{صانع بار}
 ساکنان برده عالم روز را سازد
 گمراهان تیره غیبت را چه آوردی براه
 ای خلدل حق ترا از دست خود ساقطه
 ای شهنشاه امم مرضی حق را خوار ساز
 هر که آمد بر تو سده بگفتند
 تا بسبب یافت موسی تا ملک رسید
 اولین آدم نومی و آخر عالم تویی
 اولس سازد و ضو از آب ز فرم درجم
 چون حرم کعبه جایی حق بود ای حق
 بحر و مان و مانع در این محقق اول و کما
 از غیبان را چنگ شد زمین آفت
 و عثمان و شت و لنت را چون آوردیم
 این نسیم صگاهی با ضیه نومی گزین

نام کرده مصطفایت با امام المرسلین
 ای که در ظل صحابت با امام المرسلین
 آفرین و مرجعیت با امام المرسلین
 خلعت خلت عیان با امام المرسلین
 ای رضا جو مرادیت با امام المرسلین
 کرده اورا صحابت با امام المرسلین
 با ضیه که مثل جانب با امام المرسلین
 پس صرف این از ثنات با امام المرسلین
 بعد از این گوید نبات با امام المرسلین
 شد لطایف در سرایت با امام المرسلین
 صمد از ابر صحابت با امام المرسلین
 از کف و ربا عطا با امام المرسلین
 ای از خلق بی نهایت با امام المرسلین
 از شمیم عالم است با امام المرسلین

این بلای حرج اولی و لیل روشن است
بجلیس شده است بعد از دیدار روز ازل
روز ما زار خزار است سوای این

از مدح نماند ما امام المرسلین
خاک و لکین حال ما امام المرسلین
سما را در این لغات ما امام المرسلین

خوارشتم

ای صلوٰة انبوی جبر و در جهان سماست
حل و عقد عالم امکان با مکان سماست
بیرا عظیم گل شمع شبستان شماست
نزد بان بام حضرت که بس نه آسمان
ضع نقاشی ازل فرمان بی امضاست
سوف اطباق فلک محرابی از قوس جناب
اطلس بر دون سرافق باشد از درگاه تان
هر جرح حارین یک مشعل از بنم حضور
شامبار غر و یکن صحوه بقبول تان
فحیت آبا و دو عالم است جولا کناسه

وی سدم سرمد بر آل و اقوان سماست
گروش دوران مطمح وزیر فرمان سماست
چادر متهاب رویشش ایوان سماست
عوش اعظم قبه از خضر ایوان سماست
خاتم مهر رسالت در قلمدان سماست
عوش اعظم صدف از قوس و ایوان سماست
ای روی حور شاد روان ایوان سماست
ماه حوج اولین نیک شمع ایوان سماست
ای جمای آرزو مرغ گلستان سماست
عصه یون و مکان صحیح ز ایوان سماست

صدایم آفرینش فصل از باغ خدایت

ای بیخ و شیر از بنا مان و دست

مقطع کونین مقطع مانند از روح خدایت

شمس از باغ و جز از کمند امان

والصحر رخسار با مان و العزم سما می صفا

جوی کشید و کش بر صفت ماند در حرا

صحرایان مقطع از رو بر نور صفا

آنجون بی لعالی از دهان امان

انچه شد از لومی خوش ساز و دواع

مکتب افروخت بر حلقه زلف سما

آفتاب مانند اب ای لور با خافتر

مقطع دیگر در هم در ضمیر منجد

مرطع سما

مرحبا ای جان جان ابرو و شاخون سما

فصل نجات او نغمه ز ریحان

ای با برود عالم در حوت نشان سما

مرطع شمر و مهر مقطع ز دورن سما

نجم ناقب تکلمه با لاله بر بیان سما

سوره و اللیل سو زلف به جان سما

این گزین شاخاب لعل شکر افشان سما

شامگاهان مقطع از زلف سما

آبروی کور غلطان ز وندان سما

نکتی از لبوان عرفشان سما

ماه کنعان قبت چاه بخندان سما

قضا ب ان عارض سر نور و امان سما

مرطع خادو مثل کز روی امان سما

مرطع سما

صدا ای بر با صبر ل بهمان سما

شاه خاور بعه از زوی تا مان شمس است
قرص خورشید بر جرح حارم کاسه خوان سهار است
انچه بوسی یافت در او می امن از خدا
قرص مهر و مهر خورشید جلالی خورشید
باغبان باغ حنت بی حس آرای تا
بسیج باد آوردش دست والا موسی
از عیار راه مان روش نگاه مهر ماه
ایکه قدر مان مردن از منزل بون و بجا
اسی تموز آفتاب بر در حنت را نگاه
یک نگاه چشمش سرملین از فیض تان
ماظم نظم و دو عالم نظم عالم را نظام
حوض کوثر قطره جو از رخ تابان بود
نخل طور از شاخهای فالهت موز و لاله شمس
قرص خورشید چون شمس از مخرج عظیم
ایکه جادوب در تان پنجه مکرمان حور

نخل عظیم قطره از ابر بنیان سهار است
نظاره بر فلک هم مرغ بریان سهار است
من و سوا می بروی خوان الوان سهار
بسیر و درون را عطا از خوان احسان سهار
حامل وحی الهی از علما مان سهار است
هفت قدم قطره از مخرج فیض سهار
سینه اهل بصیرت خاک الوان سهار
انچه من گویم از ان به شان و شایا سهار
مالک با جهم زیر فرمان سهار است
وی جراح آفرینش زیر و مان سهار
میوه از باغ حنت بی حس آرای تا
رکن ارکان ارم رکن زار مان سهار
خدا با بوس خاک پای الوان سهار
باو حنت خاکروب قصر الوان سهار است

9

لوح محفوظ معظم صدر پر نور حضور
 قاب قوسین ابروان و چشم نور کبریا
 مطلع الفجر است سیمای منور در نظر
 نکته باشد و مان از متن اسرار اول
 امی ساخس برون از صبح ازل است یار
 شاخ مرجان ساقهای بامی و کوهی
 امی خط لوح ازل باشد خط مشین
 با ساس از دربان عبیدرون
 ابد اسرافیل باشد بامی درم تان
 آرزو مند در اقدس سینه عبدلحد
 و در باشد گویا هم لیده جانش سوی ما
 بر عزم حضرتت و الاله درو نیاز
 امی شفیع عاصبان از لطف برن نظر

رہی

بر اسعد از در لاج عدوم

امی نقود کبریا محفوظ در جان سماء
 تار انظار ملک تلمذ نورمان سماء
 لیدتہ القدر از سواد زلف سحالی سماء
 امی حراج طور را نوری از دندان سماء
 امی سواد چشم قدیمی حال رحمان سماء
 نخل طوبی از نخیل مانع و لبسان سماء
 امی خط قران نبر خط قران سماء
 امی عصا دار فر از طور در بان سماء
 پیر رودن طبل بوسه بزم الوان سماء
 در و بار مند شاه از شاخون سماء
 گم چه گم نمند است کسین از عدلمان سماء
 این مریض شوق را امید در مان سماء
 ابد حاضر انوارش مروی نشان سماء

خوان سقیم

السدوم ای بلبل فلنزار شرب السدوم
 السدوم ای قمری غنث ششم السدوم
 قدر تو افروان تو اوز سالان هر دو لون
 منرا وین خدا را شد چراغ تو بد بد
 اسی سیده دم عبارت از رخ با بان تو
 از سجود نوربان از ان رو فخر یافت
 فخر ابا و جد خویش آمدی حر البشر
 ایله از آب و دانت عالمی است شد
 اسی شبارت این ریم را از تو وقت دعا
 اسی زانگشت تو ماه چاره و دو باره
 اسی نموت را ترا داده کو آب هوسما
 پاره پاره سندر و استا جگر از تو
 کیک لکاه تو کند صد گروش لیل و نهار
 مهر و مه باشد رکابت بون بدت کیشان

تو در طریح در جوارح نصیره انرا عی و مطوس
 تو در طریح در جوارح نصیره انرا عی و مطوس
 تو در طریح در جوارح نصیره انرا عی و مطوس

السدوم ای طوطی آینه دوار السدوم
 السدوم ای طایر فرخ نوا ششم
 فرق تو بر پیش اعظم ای پنهان صم نام
 خانه بفر و صدقات است از تو انهدام
 خلق عالم رلف مشکین تر انو بند شام
 حوال فرود تو در صلب او کرده فنام
 آدم و حوا ایس یافت از نام تو نام
 از اب مخبر نما جان یافت لوسیده عظام
 اسی سحاب لطف تو ترش راوت انعام
 اسی ز تو آهوه بره ارشیه باور تازه نام
 شاید آمد نظر رسالت رنزه نگار خام
 سک نام ترا کرده دوباره نظام
 ابلق ایام را باشد بدت لوز نام
 اسی بدل جرح باشد مال خوش خوش خرام

خلق را مان عطا و علم را لوه بران
 برفلک چون در رسد آوازه عدل
 علم تو را پانهد بر جرح منم از شکوه
 که حیای تو به بدی جانب کلا
 ای بومی در یا سمیت را پر از لوت
 که سایل تو در سوخت یک دنیا سرخ
 شه فاضلت فار و شنیده پیش
 در شجاعت مثل تو ما دیده چشم
 ای بوالعزوه صمصامت حسانت لوط
 ای کمان تو قصار نیر انداز و مرم
 چون سلوه بیت راصت در عالم فضا
 میت رستم المود می مرم اندر
 مطلع تو آورم تا بی فعل شجر اخ

از تو سائل المثل در عار

ای حیا از نام تو کرده بکنه نظام
 شمر بدون نور را در حجت دو اوه نظام
 و شش اشق زیر زمین بقیعتین بر جرح منم
 در کد بر زمین هم زمین کرد و مقام
 تا قیامت رخ بدید صبح را بچو شام
 پیش در یا بار و سرت من فعل باشد غمام
 کرده اورا تو مستغف زو نیار و درم
 گسب کجاست ز شیر زمین سروه تمام
 منق قدرت قصار المود سرت تو رام
 تیغ توفیح و طفر الی به بود از نیام
 بوالعزوه رت صمصامت جهان کبر حمام
 در معاک لوروشیدند رخ را زال تمام
 مرغ رو حشش در بر سیم سیم و مقام
 بلا صد ای بوی لعل بدخشان حن او شد نظام

مطلع ما

۱۰
السدوم امی گوشوار ^{عظیم} السدوم
فایم صباه خندق طاقرب حب احد
قدر طایفه بیت کم از قدر نوبه بالنسب
نمرالطحا و شرب یک شمار و حق بن
حون تو
اصی نو و بودن فضا را مطلع اول ^{صد} شدی
زنده عالم تو می امی آنکه وقت تک
امی سیاض برود عالم را تو می شکر
ناجی
کس در عالم خواهم نجات خویش
تا صبح نلند آنکه به نعت خود جو بس
تا صاحب کردی ما کردی برود اول
هر بی حاضر شود نامه اعمال خویش
آن زمان دارم بید از ذات تو امی رحم
یک نظر باید پس تا کار من آسان شود
بده عاصی تو عبد الاحد و رانده است

۱۱
السدوم امی گوشوار برود عالم السدوم
ناصر بدر و جنین و فاسح بیت الحرام
ابتدا شد بیت الحرام ان بابیت الحرام
حون نو و صفت جدا از نمرالطحا
مقطع ^{نظام} قدرت شد بدات تمام
این کتاب از فرشتگان از بدایت احرام
این در قهای بر نشان را بر لوانا نظام
امی شفاعت را تمنا دارم در تمام
رب از باب
بجای هر یک و عالم چون کند و بارعام
هر که چون طلب را و برای انتقام
از مرا خویش برود شود بر عام و عام
بنده
هر که از یاد نگذاری لوفت از دحام
یک توجه کن که باید باز نامم انصرم
امی نجات از تو همی خواهم غنم مستهام

این جهان را چون گمراهانم خانیامند
چون بود در دم فروز و دامن قرطاس
تا که خرنبلون باشد در فخر کانیات
از من ای بشا بروج پاک انک

ای دلم را خویشتن این واسی باقی و السلام
بر صدوات طیبات انک گنم ختم گنم
تا که در کمال ارض را باشد باب حسن پیام
مجاذبان شاه گمان صد در و صد سلام

تمت النسخ

قطعات تاریخ قدر بارسانا مه طراز

قطعات تاریخ تولد فرزند احمد اقبال موند باره جان من بر خور و محمد احمد طول عمره و قدره که تاریخ
چهارم محرم الحرام ۱۲۸۰ هجری قمری و تاریخ تولد او در

چون محمد احمد از نتم عدم
بس و ششم سال از روز و
در بهارستان عالم با نهد
بجا محافل بر خور و باره
۱۲۸۰ هجری

ایضا

شد تولد چو بدو شبه محمد احمد
گشت عبد الله از بس که بقدر سانش
چهارم ماه غم سبط رسول الشفین
نام و تاریخ خروفت غلام امین
۱۲۸۰ هجری

ایضا

تاریخ ارض ابراهیم

محمد احمد از لطف اله

کرامت شد بمن نا حسن ز ریا

گویم عبد الاحد از فرزندان

الهی تحت او بیدار باد

12

قطعه تاریخ تولد میر خوردمحمد محمود مرحوم که سالک از جهات کرامت

چو محمود احمد نرین پور و نیک

عطا کرد ما را خدا بس محمد

خرد از زبان زبان سال گفت

خدایش نماند و ما در بود

۱۲۸۵ هـ

قطعه تاریخ تولد فرزند و نسل روح و روان من میر خوردمحمد حامد طول عمره و قدره که تاریخ بازدم

رحب لم حبب الله محراب روز جمعه وقت باشت در قصه جوان تولد کردید

محمد حامد از فضل خدا اینک تولد شد

دل من از ضربت لید و طبع من چو لطف

چون عبد الاحد در خواستیم تاریخ او از قدر

بدیده نام و نامش خشمه الدین عابد

قطعه تاریخ تولد و خردی حضرت خانبابو لوی محمد فضل علیخان ضامنهار لوی

بدو سخانه فضل علیجا پیشکار من

شده و خرد تولد عتیق خان در کرامت

تبارش شدم چو بلغمی عبد الاحد از قدر

دل من نام و نامش غفور امی الدینه

قطعه تاریخ استخوان جناب میرزا محمود صاحب تحصیلدار بود و نام اقباله

میرزا محمود بیک و دیوبند

با داورا عمر و دولت از دیاو

اندلسوارالود تحصیلدار

امتحان را غم برد آن خوش نهاد

سال تار بخش جوین عبد الاحد

التجاروم ز ملهم بابتا و

هاتف لقا بابتا و علی

بالهی امتحان منظور

قطعه تاریخ استقرار محل زوجه من بیک مصباح

صاحب مزار محمود صاحب کمال

سوی بد لکری و جوین بیک لکری

نهال بی شکر حواج اسنع بارور بابا

لی تاریخ هاتف ز روی ذریعت و

بروز یک لیا بروج صلحین آفتاب

قطعه تاریخ تولد فرزند نبوت سکه مالو نوی لبوان

داو فرزند احمد خدا

چون به نبوت سکه نیک نهاد

واند مالو نوی لبوان است

تا ابد تا پیش خدا دارا و

حبت عبد الاحد چونندی سال

هاتف لفت عمر خضری باد

قطعه تاریخ عمه اوسط من یعنی والده برادر مزاب علیضا خلوا شد شش خدمت بخش

سهم ۱۹۲۳

عمه اوسط حواز وارفتنا

رو نوی حبت نمود از کسیر

فکر تا لهما می من عبد الاحد

گشت بر گردان خود از لکری

بهر تاریخ این و عا ماله کرو

بالهی بوده انجاشش نخر

قطعه تاریخ رحلت بر خوردار محمود احمد معصوم که تاجکی داعی اصل را بیک گفت و در

منصل قلم کهنه در کتبته می باره باین فرار خلاص شاه زنده بود 13

انفان

له چول محمود احمد جان بابا دول باور ملک

و هم در بجه وقت نیم شب در آن اورده و دیاره

ازین دار فانی رحلت نمود و اولاد

سوی دار فانی رحلت نمود و اولاد

ز بهر سال چون عبدالاحد بن التاجی

ازین اندوه جان فرسایم و هم در آن

و شش غیب رویی الم بالمره در

ندای زرد که نصف الدین بوم عید می

قطعه تاریخ وفات شیخ کریم بخش این ششم امام علی رحوم

محمد ماه کی والدنی مسات

حجت شعبان بوجدم قضای

ریاض خلدین از بهر ملت

کما فیون فی جار صحت خدای

قطعه تاریخ وفات ظفر احمد سن لیسر شیخ محمد عابد معفور این ششم کریم بخش صا رحوم که جوان

از جهان رفت

ان شور خود حلقه پریا تمیان

وقت سفرو روح روان ظفر احمد

آن نیت که ناشاد گشت است ز دنیا

هاتف با هم گفت که جان ظفر احمد

قطعه تاریخ وفات عمده اکبر بن مع والدیه عمر بر عبدالرحمن خلیف الصدق شیخ ساله بخش صا رحوم

در فارسی اندر ۲۰۱۲

عنه عن محمد بن ابراهيم

حوت در هشتم ماه جمادى الاول آه
بر سر لوح مزارش خانه عبدالاحد

عنه عن محمد بن ابراهيم
فی البیتهم زورقم امی تقدروند در کنار

قطعه تاریخ نومبر ماه اولی ریمش صبا خلف اصغر سحر امام علی روم

رحمت او هم بخش نام آورید

که در سمت خود ندارد نظر با

بصرای نهوتها بنا کرد چاه

که آتش در آب صوا نظر با

لغزب و لطافت در روز شنباد

روان کرد فرهادش سحر

کتابه ~~موسوی~~ به دل و دم اب تاریخ
دل و لوب عبدالاحد به سال

حور محمد عبدالاحد

چو در پی قدرت شده جای بر

به پیر خود یوسف از لطن چاه

ندازد ز سی چاه ز فرم نظر با

۱۲۸۶ هجری

قطعه تاریخ ختم نومبر چاه مذکور

کریم و جواد و رحیم و خلیق

رحیم است پس بخش نکو صفات

بصرای نهوتها بر باب روان

بنا کرد چاه ~~بسی~~ که آب حیات

چو شد ختم نومبر عبدالاحد

سندید سال از سر و ش فرات

که از خمر نقا با نیک خوشش

فروغ است سحر در ص ز آب حیات

قطعه تاریخ فرات سعادت روم

۱۲۸۶ هجری

مهرین ^{پور} علی بن عبد الحمید و اورنگ
بی سال عبد الاحد فکر کرد
سرو پاشسته آواز داد

حکیم قضا المکان خان سپرد
از ان طفل تاریخ دروش خورد ^{۱۴}
سعادت علی زید و لواری
۱۲۸۸ هـ

قطعه تاریخ وفات احسان الله روم

مرد حق بوده احسان الله آه
سال او عبد الاحد از غیب حور
چون به جنت حور و عثمان یافتند

است رخت زید سوئی عدم
اینچنین رسوا بگویم زو مردم
بهر تاریخش مگر کن خدم
۱۲۸۸ هـ

قطعه تاریخ محمد حاتم روم

صفارش نصیب علی
گفت رسوا که یافت دو جنت

کرد رحمت از نهان سپاس
گوندرد و دودل سال صامت
قطعه تاریخ تولد و خضر غریب
۱۲۸۸ هـ

چون به اکبر علی نیک سنا و نا
سال دو وقتش ولادتش در حور

شد عطا و حرکت ز فضل رب
گفت یافت چهار بار که شد
۱۲۸۸ هـ

قطعه تاریخ لقب بان حجاب مولوی محمد فضل علی صاحب سبکبار بوران
وقت سالش در حور فرخت حور است

بستاند و کم بود

حون خات لوی مصیبتی است
از ریشسان الہ آباد است از نامور
در سو او رام پور از فیض عام خوشن
نخلها پیش به من خون فاجورای خلد
سال او عبد اللہ حدیثت فیصلی ار
طلب

آنکہ در کھل لوی یافتہ جائی قرار
وی صحت عالی نشد و ستمت وی افسار
ساختہ باغی نصب بار و خفت اشکار
در سلاطین ملکش بر نشسته استوار
بابت ز فرود شدہ باغ و دارم اشکار
۱۲۴۹

قطعه تاریخ فوت پندت پرمنند اشکا

حاکم صفت کریم و نوحی و جید علم
کالیف بخاک خود آن خسته بن

نقد روان کہ داشت پرمنندان
پندت نامزد نام نوما بد ما ند

قطعات تاریخ وفات مساه برکت زوجه و بدار عمی الفاضل عاز پور

شد ز جهان زوجه و بدار شاه
سکن وی با و نخلد برین
خامه من سال وفاتش نوشت

با دگرین رحمت نروان برو
بهرین حسن نمیک خو
از بد و کالیف فرخنده خو

بیر جلر خاک نخلد زور قسم
تاکو کی سال او

رحمت و باب و بگرام
القب
رحمت خو با و روحش مو
۱۲۴۹

آنکه دیدار و هم علیجان است با
 زوجه او گذشت نمودنش با
 پنهان سال غم خواره عدن
 گو بخت خرام و دورش ۱۵
 ۱۳۹۶
 اعداد پونهای
 ۱۳۸۸

چون اهل و نیک است دیدار شاه
 سال وفات خوار است عبدالصمد
 رحمت نمود حیف ازین وارثنا
 هفت بگفت با و باور صمد
 ۱۳۶۹

چو برکت اهل دیدار علیجان
 بخوان عبدالصمد بر فرد او
 نمود رخ سوئی با دانی اصل
 ببرکت باور صمد سال
 ۱۳۶۹

بر این نوبت چنانکه الله جل و علا برکتی خدای تعالی
 ۱۳۶۹

آیت رحمت خدای کریم
 زوجه او ازین سسری است پنج
 فی سال وفات آن خاتون
 بر نوح زوجه ای در ورقم
 آنکه دیدار و هم علیجان است
 رخت مستی لوبی حبت لب
 فی البیده خواره ارم است
 قطعات تاریخ وفات زوجه ماوی علی صدف تراغلی از حرم

زوجه نامی علی بود که در حلت زنیها
برگسید محمد عبدالاحد بی روی حاج

از وفور یا تمش سن و شکر لقا در پنج
سال خوش زورقم ای آه و واد و زنی

ایضا

چون زوجه نامی علی بیست و نه سال
رضوان گویشم زود او طوطی نام

برایت خفت زود او حلت تا سوی علم

سال غمناک محمد از در میان حلت

رضوان گویشم زود او طوطی نام

فقطه تاریخ فوت بونت شکسته فانو گوئی کور و لغز زنت شکسته برادرش

حیف بونت شکسته نبود بجای او از سر ای کسب و در الم

آنکه فانو گوئی لوان بود

که در حلت لبوی ملک عدم

گشت زین رخ روح را سوگند

عالمی ستلای در دو الم

بعد دو ماه و روز نامی دوست

از وفات محفل ملک عدم

به برادر زنت شکسته را

عمده او ز حاکم ار حسم

شد عطا از غنابت بزوان

حق بکر کنز چنین نهاد قدم

موتش الله که این شارت ملک

از نماخانه شد عیان بهم

ملک عبدالاحد نظر ز زین

به تاریخ این سرور و غم

کوه شاد و زور کوه
الرد و بخت با کسب مع آن
دو صد بیت و الرد و بخت
بچه چهل روز غرضی است در کجایه
دده او رسد و صنی نماید
ع بعد سه ماه و مدتی حقا از

حرف نادر ز تیر مرغ نجو است از فلک رحمت توام

قطعه تاریخ وفات محمد ماه برادر و محمد جانک ۱۲۸۸ هـ

کهن ماه از آسمان کریم سخاوتش از خود بر افتاد لاجوا بدار نعمت

چو از جور گردون زمین کینه جوک زرقش به منوب نماند رو پرو

چو عید الاله به تاریخ سال به پیروز گردانید سوال

ز جو فلک بابت عثمان کرد که ماه گزین اندرون خاک کرد

بقضا فغان زمین چرخ و دون که ماه گزین رو خاک اندرون

قطعات تاریخ رساله منقول از تخته فخر گرامی سخنور نامی رشک و وسه و لطاف

حرف استاد بید غلام حسن صا قدر بگدا بی و ام منصف لغت پیغمبر اسم احمد

گفت عبدالاحد و حب التصرف وز بی سال قدر رفت خود

به کلبه بند و دید از خود رفت بی با منصفوزن ز عید الاله

فتح شد به سخنور تاریخش بی با منصفوزن ز عید الاله

منصفوزن بی نوشت عبدالاحد بلیج محمد عو بی

اول تو اندرون گفت
اول سخن از حدیث
خاک چه کرد اورا ماه
منقول از تخته فخر گرامی
افزودند که در این روز
ماه گزین کرد و خاک اندون
الهم اعلم انی متوفی باین معقول
که در تاریخ منقول از اورا
منقول از بی با منصفوزن

دین و حجازی و سکن

قرنی باشمی و سکن

قد ریش و قلمه تاریخ

مفتحوان مدیح باب نمی

ذمعات تاریخ رخته ملک حاکم هر سلاطین ناظم نازک ناشر عدیم المثال بدعت را از فکر
گزینش وجود و فصاحت را از خایه تیرش نمود و ملک ملک نوی بر اوم
منه حامی قنبر علی صاحب کشته در مدولت صد برود

فی تاریخ دست قدر عبد الله

سک مفت قصاید و معانی مفت

ز می نسیم بلستان ندر گنیش

که غنچه دل افرو همه مجول شکفت

سرم بر انو قدرت بر و غیب

عجیب و قنوت از برای سالش

۱۲۸۹ هجری

القاب

ناظم سخن بیان عبد الله

سک منعی از دست اولیام

وه چه زیبا منجور آر کسند

شدنی اهل ارادت وقف عام

از سه بخت سرودم چو سال

جدا اصل علی نادر کدم

مفتحوان نوشت چون عبد الله

در خصوص مدحت شاه محارز

مادول خوش گفت و نعت سال او

مفتحوان چند از بی اهل نیاز

۱۲۸۹ هجری

ظالمی نکتہ وال گمانہ و ہر وقت فون نامہ خوش نمود رسم

۱۷

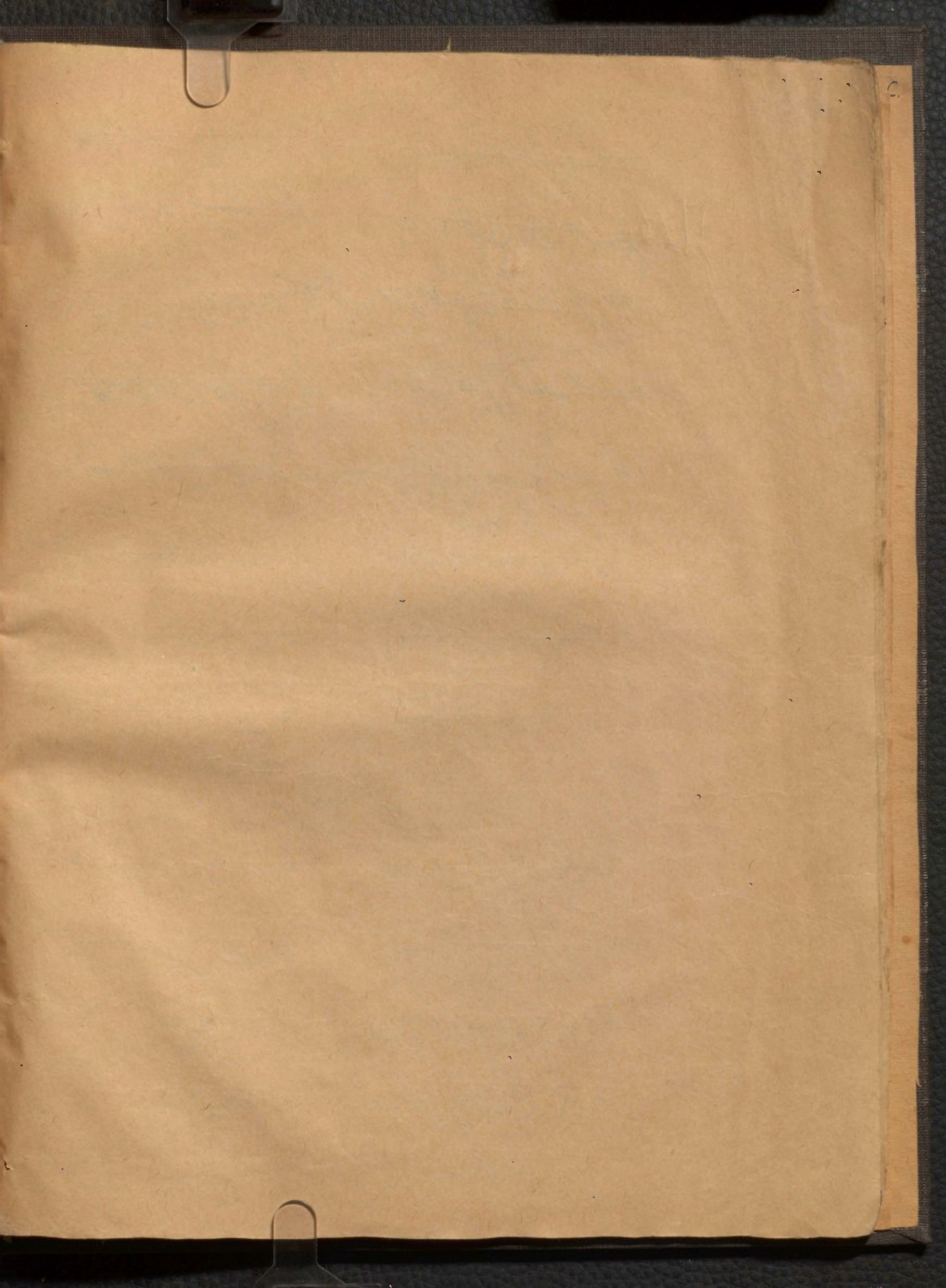
از بی سال فریضہ مالش مرصا لظلم لی بدل رسم

خطو مار سچ از شاہج نکر رود سیا جناب مولوی مظہر علی صاحبہ دام ظلہ خال نامہ طرار

منصوب نامہ بہ وقت شہین گفت ظالمی سعید سرمد

ماہیت مظہر زاب دلف سال مفتحوان مدہ ماسس احمد

۱۷۸۹ھ



قطعات تاریخ تصنیف قصاید هفت خوان

قطعه تاریخ صلیبه علم هفت رقم و میر خوش تحریر شاهی جاود و تقریر سحر سحر را جان
 و لغت لغمان را روان جناب مخدومی بومی حضرت مولوی سید فضل رسول صاحب قلعه دار...
 مولوی عبدالصاحب زمان در سطح تخلص
 هفت خوان را در جواب هفت بند
 گفت و خمین کرد بر نظمش خرد
 در سطح تاریخ سال نظم او
 گفت نظم افصح عمر الاهد
 قطعات تاریخ از پنجه فکرمای شقیه کرمای شقیه فرزند علی اصبح بدای
 مشغولین مولوی عبدالصاحب
 کرد مولودت ختم از دنیا
 نقم هفت بندش ساخته
 هفت خوان موسوم گردش مرورا
 نقطه نقطه اختر تا بنده
 حرف خوش رنگتاه بر بنیا
 بر که حوالدش تا که بشندش گفت
 آفرین صد آفرین صد مرصبا
 بهر بار خیش زانو روده
 استغاثت کروم از فکر سا
 از سر کبود رضع آید بوش
 مطلع خورشید تا خیش مرا
 مقطع خورشید بلفتم برمه
 بی نامه تاریخ دیگر

تاریخ تصنیف
 تاریخ تصنیف
 تاریخ تصنیف
 تاریخ تصنیف

18

چون ز عبد الاحد بیافت فروغ
شمع نعت رسول نیکو خو

بر سالش ز روی بسم الله
تا نفع نعت اخر نیکو

قطعه ناریخ افکار ساعش برین سخن کردی مولوی محمد علی صاحب دشت
جوابی بخدمت مولانا

مولوی عبد الاحد واد سخن از خود او
مدت در احوال ز نامی
زین سبب سووم کرده نعت اخر نعت

تا بش نور معانی هست از نظم نعت
شد برابر در سنش با نعت نعت

چون که دشت نکر کرده از ناریخ
قطعه ناریخ از فکر با و در حق خدا و ادب

عبد الاحد صاحب دشت
نعت نعت

بمدح جناب رسول کریم
رقم نظم چون زو بقدر متین

بود نام نامش عبد الاحد
که در دوده خویش باشد سلس

بهر موعده او هزاران درو
بهر حرف او صد هزار آفرین

درین کتابش تدبیر سال
دل زار این ستمند خراب

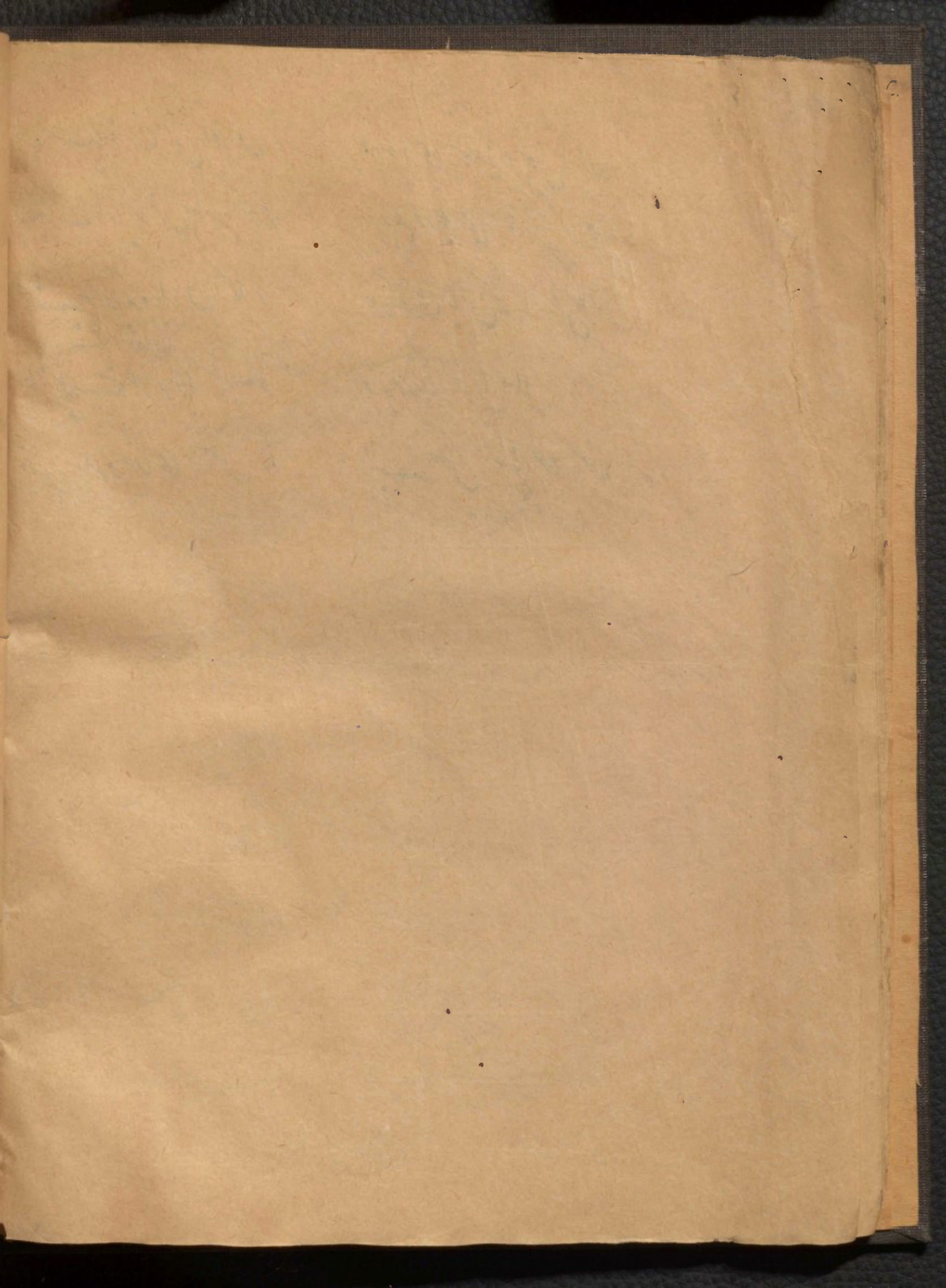
که ناگه خرد از لب ده نعت
قصایدش از خداوند وین

مثنوی در تاریخ از نامه طراز

سپاسی ذات سخن آفرین
که آنگه ما را بخش ساز کرد
نشدم جوآیده بامان کار
بطرزیکه بی طرازی ^{تغاری} سبکو
بفهم که ساز و خدای سخن

دردوی جان رسول زین
بردم در خوری باز کرد
خروفت با من که سالش ^{۱۹} نگار
دیدم ^ع مصلحت آفرین سال او
بشد سخن سنج بخار سن
۱۲۶۸

در این کتاب
از این کتاب
از این کتاب
از این کتاب



بسم الله الرحمن الرحيم

فصل تاریخ از قدر عظمی

تاریخ وفات عمده و کسطنجی
دولت برادریم

عمده اولی و جوار و ارضا
رد کوی صفت نمودار بوسه

قدر انعمای من عمده
ربنا افروظنا ما دیش بخیر

بیر تاریخ ایند عابا به رود
با الهی بود و انجا مشن خمر

۱۳۰۰

تاریخ وفات محمود و محمود محمد مصوم

که نصیب بود وفات یافت

و هم در کج وقت نیم شب در حله در راه

سوی داروغا منزل نزدیک ایادی بختم راه

ازین زنده حاضر شد و هم زین غصه جانکاه

که چون محمود احمد صاحب اول مادر

ازین داروغا رفت نمود افسوس دادید

زین سال چون در اصرار از انجا بروم

Handwritten marginal notes on the left side of the page, including the number 100 and other illegible text.

سرسبز غیب از روی الم مایه دراز
نمای زو که نصف لیل بوم عبد صالحی آه

تاریخ و تاریخ کریم بن روحوم

محمد ماهی والدی بهیات
صهی سجا و حکم قضایه

ریاض خلدن از بهر کثرت
کما صوره جارحت خوابه

القاصط احمد روحوم

این شور خود حلقه بر ما میباش
دقت سفیر روح در دراز خطراف احمد

آن کین که ناما و کثرت از زو نما
کلف الم نفت که جارحت خطراف احمد

تاریخ وفات عمه اکبر بن فعی و الس ابراهیم عبد الوهید

حوت بیست و نهم ماه جمادی اولین
عمه اکبر را بفرید رحلت زین و یار

بر سر لوح از اش خانمه علی حد
فی اللیل زو رقم ای نقد رحلت در ناز

فصله تاریخ رساله اندک بیه نصف ترا درم شرح در حدیث

عاشق بیت حرم حضرت فخر علی
آنکه زان کثرت غنچه بر خار سو

سوره بیا کثرت زو و لفظا بلند
از عرب و از عجم نامک از نادانان فصحو

مهر سپهر سخن بدر سماهی کمال
مثل نیار و خبر او خرج ماس حسنجو

خانه جوهر طراز نامه به بنجار خوش
از پنهان نیا رسد و خضر گویان
شتر مرغ و فصیح شور مافداک زود
برق معانی نماید و شعله زنی ان لکاو
آینه صفحش غیب خویش عیسم
حرف بلفظ هم مثل در میسوی حور
لفظ حرکت به مردی چشم حور
طبع گوزای من زینت در کونش
زینت یافتن مکرورش صحیح ازل
بن بطور کتاب چشمه آبیات
مکتب بخارا و طرز ظهوری بود
خورشید نمیباید و هر بار رخ نقر
نقصه و شتر مرغ خوفت راه باغ مزاد

از مدف کسینه اش زینت لفظ زلمو
وزیر ارشاد است اما مرد راه آورد
منش بفرستگ گفت که لاشله
چشم دو آبرو در دیره حیرت دور
وزیر لفظش زین معنی حق رسنمو
معنی حرفش عیا چون زوال نماند بونا
دیره حور ای علم نور فراید از و ما
انکه دین بنگ یاد از و آبرو
خط سوادش نون به ز خط خود
میت دین بنگ زنده جاود بر از
گوش دل مکتب مگو خوش آنگار
از مدف فکر خود تا که فن اند مرد
سال سن بر زین باغ مزاد
نصفه

از مدف کسینه اش زینت لفظ زلمو
وزیر ارشاد است اما مرد راه آورد
منش بفرستگ گفت که لاشله
چشم دو آبرو در دیره حیرت دور
وزیر لفظش زین معنی حق رسنمو
معنی حرفش عیا چون زوال نماند بونا
دیره حور ای علم نور فراید از و ما
انکه دین بنگ یاد از و آبرو
خط سوادش نون به ز خط خود
میت دین بنگ زنده جاود بر از
گوش دل مکتب مگو خوش آنگار
از مدف فکر خود تا که فن اند مرد
سال سن بر زین باغ مزاد
نصفه

الف

مثل او بر نزار و روزگار	آن سحر بود قهر صبح
ز و نون خانه نذر شمار	سر گذشت ره بانگ ب
غیر احوال رخ بنید ز بهار	در فصاحت و بدایتش
مخنه مانع نمودش سینه راز	ای ز می زمین مانیهای او
نظم از نظم گوهر آردار	شتراد از شتر مرز آیدش
بر سال و غرضش شد خورسار	طبع گوهر ز می من عهد
گوهر فر آتش انور کنار	عوطه ز غواص من در بحر تو

الف

حاجی خانه خدا گردید	چونکه قهر علی مرادین
مور و درو رجا گردید	گردن صف و اخراجت حرم
مادی خانه خدا گردید	بادب سال اورم در آن

الف

ز می پر کرد و منج بر زره	چو قهر علی رود نقد مجاز
ز راه خدا نجوی سسر زده	نذا کرد کف مایه درین

الف

نظری بنار و به بتها کشش	چو قهر علی شد و کشش
بود سینه جالش ز سما کشش	سر و ششم در بال نقادش

الف

چو قندری نشر شده شمار

نوشتند راجع سعیدی دآرزو

ز دقت مغنی و لفظ سرف

ز می و او و حلوه لطرز نگو

در سال تاریخ نام در کتاب

ز پیر خود شد را حسنو ۲۲

سرش ز ما هم ز ما برنگرد

زبان در کتابهای ما

۱۲۶۸

الف

سختو کج قندری

سختی من روشن تر از نور

جوایر جوایر جوایر کرد

زاد از جوی مینور

بی سال تاریخ سرخورد

عطار و آینه کج است

۱۲۶۸

الف

چو قندری نشر عالی شمار

و قایم رقم کرد اندر سبک

در سال فصل نمودم سوال

سر و ششم مفاخر افع و دلیل

۱۲۶۸

الف

قندری عالی فکر

رفت کج داد ما ز

ده چه زنت آفتاب

بین بطورش مردان

سال دوزن قندری

مرکم معلوم مردم

واحد یک هزار

آید خنجر راه شمار

۱۲۶۸

Handwritten marginal notes in Persian script, including the name 'عبدالله' and other illegible text.

چون قنبر علی این نامه نغمه

در سال مسیحی هجرت حارم

بنوک شاه با صحرای بیابان

نوامی زوله خضر راه در آن
۱۰۶۱

چون که قنبر علی از طرز زین ضرب نمود

طایر کرده با تپک گزین نمودی سال

واخات صح خود آنکه بود در زمین

گرداز کرده نوا نامی خضر زمین
سنة ۱۰۶۱

مشتمل بر چو نامه نگارین

بر طرز نهادنش بخود سال

از تپک در کرم

مقبول سخنش در کرم
۱۰۶۱

چه قنبر علی در زین نامه اش

در سال نظر بقدرت رفت

رقسم با از تپک خوش نال او

سردش نواز و بر نبال او

که درش محط جانند

نارنج چاه شجر حرمش

جوانغ صد آموه سال او

در غلام که در تو نشان بار کرده است

در سن و در هم سخن نام او را

بصرای نوسان بنا کرد چاه

که در هم سخن خود نواز و نظر

که درش در و از بجز نظر

بغضب لطافت در درخت با

روز کرد نه غسل جوهای سبزه

دل و بوی بصر به راه

چو در میز فکرت نشانی بگیر

به پیچ خورد بوی از لطن جان

نوازش ز سبزه چاه ز فرم نظر

دیس

در سبزه بوی شکوفات

گریم از جواد نامش نمون

نبا کرد جایی که آب حیات

بصیرای تو نیا بر یک روز

بسنید سال از نسوس خزان

چو شد ختم تعمیر بند اهد

فردت است در همه ز آب حیات

که از خضر لقا با نیک خویش

تاریخ فونت سعادت خلف البر عبد الحمید

بسم قضا ما لا جا سبزه

سمن طفل عمر العمد و ادرنج

از طفل تاریخ در لوش خورد

در سال عمر العمد فکر کرد

سعادت زهر و لوار مرد

سرو با بای شسته آواز داد

تاریخ فونت احوال مردم

مردوخ احوال از نیکان

بخت ز نوبت سومی عدم

مردوخ احوال از نیکان

Handwritten marginal notes on the left side of the page, including phrases like 'بسم قضا ما لا جا سبزه' and 'تاریخ فونت سعادت خلف البر عبد الحمید'.

سایه عبد الله حصار غیبی

ببینش در صورتی که بیستم زد هم دم

چون گفت حور و علی یافته

ببر ما بخشش مگر کن خدایم

مارح فون محمد جان حلف الیبر علی سوره

حرف از نه نصب علی

کرد در حلف از نهجهت سهاست

گفت در صورتی که یافت دم حفت

گوهر هم خلد سال سهاست

مارح درون صبه رضیه بی بی الیبر علی طوطی

چون به الیبر علی بنف سواد

شد عطا و حشر ز فضل رب

سال در وقت و طلاقش در حور

گفت بر طائف چهار بار که شب

مارح لوله صبه رضیه بی بی الیبر علی حجاب سهاست

بود لنگانه قطره ای سهاست

شده و حشر تولد عنقه بی بی الیبر علی

نبار کشم جو سهاست

دل من نام در بخشش حضور در سهاست

مارح الیبر علی حجاب سهاست

سوزا محمود سهاست

باو در اعتراف است از دبا و

آنکه لور را بود کصدار

استحال را غم کرد آن حور

سال نهمین چون علم

استجا کردم ز ملهم بابداد

دلف لقا بابداد علی

بادی است قبول باد

فقوہ تاریخ اسفار عمل زود من گریب جانب از محمود علی

24

موی اسپد لری بی چون نیک بین

نمال بی بتر حواج رسنی بار و لیا با

کسی تاریخ دلف بی زادی در حین

بروز نیک کجا بر عمل من آفتاب ابا

۱۲۰۶

تاریخ تولد فرزند بیونت که قانونی و فقوہ دار است

داد فرزند اجمت خدا

چون بی بیونت که نیک است

دانند قانونی کوز است

تا آید نامش خدا دارا د

حین علم چون می سال

دلف لقا عم خضری باد

۱۹۳۰

فقوہ تاریخ نصب باع خباب مولی محمد زلف علی

چون خباب مولی فضل علی سگار

آنکه در فصل کور با فیه حامی حرار

از ریسان الله با وین از فامور

ذی حریب لب و بیونت دی

در سو اورام مور از فیض عام حوشن

ساخته باغی نصب با کوز حین

Handwritten marginal notes on the left side of the page, including the number 24 and various names and titles.

تخله با شش را به پیش چو قامت ز جوی خلد
در لب و صحن گلشن کمر شده استوار

سال اول در صده هجرت تا که از زندگ
مانند ز رقص و نشاط باغ و در آرام

قطعه تاریخ وفات حضرت پرم نند که با هم چونند بر لب
از کسب کشته بود از بیدار به

آقامی بن کریم و جوی در حدیث
نقد روز که در شت پرم نند افتادند

عظیم کتاب مرقد آن پاک تن نوشت
بندت نماند و نام نگویم تا ابد ماند

تاریخ وفات کماة برکت زوجه و دیار علی پیرورد
سالی قدرت الهی حبیب سیر کو بر لب غایت بود

شد ز جهان زوجه و دیار نامه
با و گشت رحمت از او بود

سکن و جای با و بخت برین
بهر حسن و حسن نیک خو

خانه من سال وفاتش نوشت
از زود و کانت فرشته خو

بر جگر جاک محدود فرس
رحمت و کتب و بر کاهم

آنکه دیار و هم علی راست
زوجه او گذشت همور کوش

پنج سال غم عزالدین مدنی
گویند خرام دیورنش

سنة ۱۲۶۰

الف

حوت اینک شاد و بارش آه

رحلت نمود صف ازین و اینک

سال وفات حورسید محمد غیب

کلف کلف باو باو کلف جدا

الف

جوینک اهل دیور علی

نموده رخ نوی مادری اصلی

نوشت محمد الاهدی

بیرکت باو ز همت بسالی

الف

آیت همت خدای کریم

آنکه دیور و هم علی است

امدی او زین که بود رسم

رفت مریغ نوی خفت

پنج سال وفات آنجا فون

کتاب عبد الله ز جابر حبیب

بر محمد ز روی در و رسم

مرشد بنده عزالدین ارم است

مارج وفات زوم که اولی صف علی ارم

Handwritten marginal notes on the left side of the page, including dates and names.

زوجه نام و معنی خود را در حجت این سال
از فوران شش سن و کشته لغت در پنج

برینک محمد عبدالاحد در روی حاکم
سال تولدش زورقم ای آه در بدو پنج
الغنا

زوجه نام و معنی سبب زین دار سخن
برکت رفت زنده در حاکم سومی علم

سال عمرش عبدالاحد از در میان باب
رضوا گویشم زوندا کو طوطی مانع ارم
۴۹

مارح فوت پیوسته شود ما و کوی کورک و مهر آنت بی باو

حرف بیوت که نکت سواد
از سزای پنجه و دوار ارم

دنگه مانو کوی کورک بود
کرد در حجت کوی یک علم

گشت زین ریح روح در کوی
عالمی سله ای او در و نام

بعدم ماه در روزهای کوی
از وفات عجل سکت علم

بر بر او آنت سنگش را
عده او ز حاکم در جسم

شد عطا از عذابت بر در
حنی بر کز چنین نهاد قدم

دوشنبه که در این تاریخ است

از سینه خانه نهدنک به رسم

کتاب عهد اوله بطریق

به تاریخ این روز و غم

حرف نادر از سر و جبهه

26. از کتف روم هم توام

تاریخ وفات محمد باقر حوم من پور کریم نزل روم

کسین راه از آسمان کریم

بر افتاد الوابدار غم

چو از پروان کسین لینه جوی

ز مرقه مغرب نشان زد او

من عیب حد بر تاریخ سال

به پیش خود چون تووم سوال

ز جوینت نام سخنان از

که ماه زین اندرون خان

قطعه تاریخ وفات حضرت محمد و هم برده محاسن ابی برین فعلی علی صاحب صلوات

ما نول قطره حواص و ام طوط

چون بستم حماد را

بوم اربع حکم رب حبیب

Handwritten marginal notes on the left edge of the page, including phrases like 'از سینه خانه نهدنک' and 'تاریخ وفات محمد باقر حوم من پور کریم نزل روم'.

روزه خالی سر مراد ز کس

سوی جنب و درت و سر رحل

از آب طوطی باغ خلد

سال با تم بحد و رحل

۱۲۸۹ هجری

الض

مریم دقت خالی بار اهل

جناب بول باک بسید

سال درود از جهای

گفت با تف بر رخ نقاب

۱۲۸۹ هجری

فقط تاریخ لفظ عطر محمود کشف محمود سخن بر لفظ سخن نام نایب و در و نام بسید عطر حصر

استادین بوقدر پس قدر و با بگاه

شدش ز جبه چشم لیمت کهن

عظری کسید عطر محمود سخن

زان عطر شد شام معطر بر ایل فن

ظای نقد سال شدم خوش بر و سخن

کو عطر نوی می محمود سخن

۱۲۸۹ هجری

الض

آن وجه کوم قدر عالیجناب

عطر نو در مغز ایل فن گزشت

یعنی محمود سخن را کرده کشف

بر برگه رنمای بر گزشت

سال با کشف از دوی اسباب

گفت ظای کشف لای کما

۱۲۸۴ هجری

قطعات تاریخ تولد و خرمینک طالع عربی رفعت علی سیده که در سن ۱۲۶۹

یوم شنبه و قدم به روز آید و تولد کردید

27

بود یوم است از فضل خدا

زود قدم با خبر درکت در حجاب

شد تولد و خرمینک انا

حافظش نزد آن بهر صحب و سا

تا نبرد سال از زدن رسا

و خرمینک از آن انا

۱۲۶۹

شد تولد و خرمینک خود

نام و سالش خرمینک بود

۱۲۶۹

نگو و خرمینک بر در سعید

بر نور رسیده ز نخل امید

۱۲۶۹

بعد فرعی زود قدم در حجاب

گل نوزی شاخ امید را

۱۲۶۹

بیشتر مشهورت بنم روز

با نزار فرعی بود و نیک

امی بدو سخانه رفعت علی

از کمر بند و دور باد

چون کسرم نزار نوبی کرد

گوشتش من تا کله بی سالش

۱۲۶۹

چون بدو سخانه رفعت علی

از خردوش خرمینک بود

دکباشانه نیک رفعت علی

ششون از ۲ سال بزرگ بودند

چو و خرمینک رفعت علی

دلم سر زده فخره خوش

Handwritten marginal notes in Persian script, including phrases like 'بیشتر مشهورت بنم روز' and 'با نزار فرعی بود و نیک'.

المص

در سینه دولت

و خردمند است

سور باد علی صالح

بارد کرد و پندار آرزو

۱۱۰

۱۹۶۳

المص

سایه گوی درگاه حضرت خالق

که نخلهای تنها ترا شمرند

به است با غم و درخ و درو جانها

که در هر طعم کس بر او نو

که بود ششم سجاورد در شنبه

چشمهای بدرد او در شنبه

ز نخت و عظم را نامه بر خورد و ایم

گوش ظالمی فرج تو را در سینه

خوآن نو سال دولت لعمری

در سبک ساعنی نمی بوفت نیم روز

پذیرت کرد از دست بود بود

بمیوه با ارادت چه بکنار نمود

به پس بر آرد در عیش و خور

چه در خرد و خدای رحمت فرمود

بوقت نصف سارا و در آمده بود

بدیده و دل ماور نوار و نور فرود

خدای را بود امین چشم ز فرمود

سرد غنث سما یون ز بهر سال

نزارد و دو صد و شش سال و نیم

۹۰۰۰

المص

سینه سجا و بوم السبت بود شرم

در حریم دولت آباد و بهین رفعت

و ختری فرخنده بی فرخ اقامه تمام

از بی سالش چون غلامی در صبح گلین بجز

گلک من صنعت گنار این معنی ماورد

از حروف لفظه وارث سال حرمی شد عیان

گر کن اعدا و فصلی سال زواید بد بد

لفظه حرفهایش آنکه ملفوظی بود

از بعد و دای ز بر سنت ز آمد با رهی

قوت بازوی من فنی انجی کترم

بازار طالع فرخ سواد و زوف قدم

تا بر آید پنج سال از خانه جامم قسم 28

و ختر ماه لغا ز سای روی میون قدم
۱۲۸۹ ۱۲۸۰ ۱۲۷۲ ۱۲۶۴ ۱۲۵۶ ۱۲۴۸ ۱۲۴۰ ۱۲۳۲ ۱۲۲۴ ۱۲۱۶ ۱۲۰۸ ۱۲۰۰ ۱۱۹۲ ۱۱۸۴ ۱۱۷۶ ۱۱۶۸ ۱۱۶۰ ۱۱۵۲ ۱۱۴۴ ۱۱۳۶ ۱۱۲۸ ۱۱۲۰ ۱۱۱۲ ۱۱۰۴ ۱۰۹۶ ۱۰۸۸ ۱۰۸۰ ۱۰۷۲ ۱۰۶۴ ۱۰۵۶ ۱۰۴۸ ۱۰۴۰ ۱۰۳۲ ۱۰۲۴ ۱۰۱۶ ۱۰۰۸ ۱۰۰۰ ۹۹۲ ۹۸۴ ۹۷۶ ۹۶۸ ۹۶۰ ۹۵۲ ۹۴۴ ۹۳۶ ۹۲۸ ۹۲۰ ۹۱۲ ۹۰۴ ۸۹۶ ۸۸۸ ۸۸۰ ۸۷۲ ۸۶۴ ۸۵۶ ۸۴۸ ۸۴۰ ۸۳۲ ۸۲۴ ۸۱۶ ۸۰۸ ۸۰۰ ۷۹۲ ۷۸۴ ۷۷۶ ۷۶۸ ۷۶۰ ۷۵۲ ۷۴۴ ۷۳۶ ۷۲۸ ۷۲۰ ۷۱۲ ۷۰۴ ۶۹۶ ۶۸۸ ۶۸۰ ۶۷۲ ۶۶۴ ۶۵۶ ۶۴۸ ۶۴۰ ۶۳۲ ۶۲۴ ۶۱۶ ۶۰۸ ۶۰۰ ۵۹۲ ۵۸۴ ۵۷۶ ۵۶۸ ۵۶۰ ۵۵۲ ۵۴۴ ۵۳۶ ۵۲۸ ۵۲۰ ۵۱۲ ۵۰۴ ۴۹۶ ۴۸۸ ۴۸۰ ۴۷۲ ۴۶۴ ۴۵۶ ۴۴۸ ۴۴۰ ۴۳۲ ۴۲۴ ۴۱۶ ۴۰۸ ۴۰۰ ۳۹۲ ۳۸۴ ۳۷۶ ۳۶۸ ۳۶۰ ۳۵۲ ۳۴۴ ۳۳۶ ۳۲۸ ۳۲۰ ۳۱۲ ۳۰۴ ۲۹۶ ۲۸۸ ۲۸۰ ۲۷۲ ۲۶۴ ۲۵۶ ۲۴۸ ۲۴۰ ۲۳۲ ۲۲۴ ۲۱۶ ۲۰۸ ۲۰۰ ۱۹۲ ۱۸۴ ۱۷۶ ۱۶۸ ۱۶۰ ۱۵۲ ۱۴۴ ۱۳۶ ۱۲۸ ۱۲۰ ۱۱۲ ۱۰۴ ۹۶ ۸۸ ۸۰ ۷۲ ۶۴ ۵۶ ۴۸ ۴۰ ۳۲ ۲۴ ۱۶ ۸ ۰

وز حروف بر ملفوظش و ملفوظی به رسم

هم بود رالب بر هم از شمار قسم

عمومی سال از عدد کاشن به شاد آید بهم

وز قدر و شیاش سال بعد با فتم

قطعه تاریخ تعمیر کمره آرام منزل

چون جناب والدین قنبد و بناورین

از بی آسایشم آرام منزل ساخت

و ده چه زیبا کمره فرخ فرازی جان من

تا جهان ماند بناور و پیش آباد باد

نام پادشاهان علی را با معظمت من قرین

نام هم آرام منزل بود آن بیت زین

با پیش برودن آسایشش چون فرودین

تا بر ملفوظش لغوی غلامی از دین

Handwritten marginal notes in Persian script, including dates and names, written vertically along the left edge of the page.

سال از مهاجرت خورشید گمشده

ثانی و لواحقان گوی فصوص صین
۱۳۸۸

فرد عبد الله طاهر

احمد تو همان که غلبه حسین

حیدر تو حافظه سده حسین

وله

نام تو قنبر علی یعنی غلامی مرطقی

ورد تو یاد علی یعنی سلامی مرطقی

ای که باشد مرا دست یار و دستار

حزرت تو یاد علی باشد تو حامی مرطقی

قطعه تاریخ خسته مرخوردار محمد طاهر

تاریخ تپه سائیس او رنگل کادون

ذی حجی کامنیانها اورش اشگاه

اعداد کاجدار کجی سره نور

مخون سو محمد احمد ای وا ه
۱۳۸۳

رباعی

این دو تو بخشید تا ای دستان

از قطره باختر ترا کرد رودان

نوبزه ابد بند می ای طای

عبدالاحد حیف بر

قطعه تاریخ رحلت علی رضا

زینهما جو علی رضارفته

نقد می خفت سلطان

سال رحلت و زلم طاهر

گفت ازین علی رضا حسین

۱۳۸۶

چونکه خدا بخت رحمت بر سر مسجد

قرن زره در هر یک شد بطورین

رمان زره گویشم زهر سال سرد

هزار و دویست تا دویست سال زهر

رباعی

۱۵۸۵ م

ای قسیم زهر سمه ظهور

ساقی لشکران آب ظهور

طامی لشکران سبب

از پیشگی شاه غیور

دل

بی نیازانده است بکس از زهر

بناز دست او رسا اورا نبرد او بر

بی نیازی ترا باشد نه جایی ننگ

بنده تو برود پیش خداوند و گر

دل

عبد احد گیتی تو را کس فریب

گرتندی نبرد راه امرس تو بر

از بندگی گزشتن این شوه شوه

احمد کف خفا لایحه سید

دل

ای ابا قاسم قسیم انبار

قاسم نام و ضربت انبار

طامی لشکران نام و ریاب

بی زهر او آید الا حصار

بناز با نیازم من جان گز

Handwritten marginal notes in the left margin, including phrases like "بناز با نیازم من جان گز" and "بناز با نیازم من جان گز".

رباعی
 الهی چون بوزند در آیم بود هرگاه در شش خدایم
 جواب سهل یونیم یا نکرین بر ساز خواد که طعنا بیم

قطعه تاریخ تولد فرزند مراد درم تراب علی

حق داد تراب علی را صد شد و صد سال سن نزد
 بدین دریم زاده شوال فرج پسری جو مرنا بان
 در شنبه که روز بود احد از برج حمل شده غایب
 شد نور چشم ما در دواب شد روح در دواب
 او را برسان عمر طبع یارب بطعین شاه مردان
 ظامی رفتم باغ قدرت تا سال گل آردم در آن
 نامه بگفت بدین غیب نو باوه باغ آرزو خور

بلفتران ببل صفر

قطعات تاریخ وفات المغانه مراد درم تراب علی

علی هم تراب از ما نویسه او که خربالاس از زنده بفرخورد
 در غایز باغ جهان دور دوران میر جانش تاراج بود

بزرگ محمد سال طامی نوشت : که در آن سال در کربلا بود

۱۲۸۹ هجری ۳۰

الف

بازوی نیکو خویستیم از بصلی در دالووی خلد ازین دار بود

طامی برای سال اردوی الم نوشت ای حجت نعیم بود و خوابگاه او

۱۲۸۹ هجری

قطعات تاریخ در نیم مسجد ششم غلام حسن از حرم آریس در فاضل محمد حسن در در راه آریس

مسجد کتبه غلام حسین : از تجمل در بیت ای او یافت

در تاریخ روح آدم گفت : ای زهی کتبه نوشتش یافت

۱۲۸۹ هجری

الف

چون تجمل حسن مرد زین : مسجد کتبه را نوشت اسلوب

که بود مسجد کتبه غلام حسن : ز در دست نوشتش مطلوب

باقیم من زید بسم الله : ظامبا سال او در دست خوب

۱۲۸۹ هجری

قطعه تاریخ در دست فرزند محمد قاسم علی صاحب دالووی آریس آباد

Handwritten marginal notes on the left side of the page, including the date 1289 and other illegible text.

بدو سجانه قاسم عیسیان
نولد شاد با طاهر و حسرت

بچشم ما در داب نور افروز
ترا دید با و اورا عمر دوست

بی تاریخ آن مولود سحر و
نادم جوهر ز الموی قدرت

لب جبرئیل سر زو سال
حیات و نبوی را حسن زینت

۱۲۸۹ هجری

تغییر در وجه ظاهر سال

و طعمه تاریخ مولود فرزند بر نیاو

بکلمه نویسی مولود سکو
زین را آفتابان باشد تو با بس

بهر بر شاد و او فی نور چشم
خضر با طاهر و در باشد تو با بس

تاریخ تو سبب حوریت ظاهری
عنان تا کتب آن باشد تو با بس

زمان کنش و او را بند کار و
گیتی با جاست باشد تو با بس

۱۹۲۹

تاریخ سید محمد حسن زینت

سنت اس مکتوم حسن
در مجلس حسن بر تو با بس

از سر نو نمود رسمش
و در چه زمین در روی تو با بس

سال رسم او کورک ظاهری
گوشه کوشش تو با بس

۱۳۲۸ هجری

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم

بزرگان را با ستم و عقیده آفرینش از بندش برود و ماه نیم ماه به برود و فرمای خوشین و در مطلع
دین حیب اور استا که گرام فرود و در اینها فرستم که لطم عام را از قطع اوار حد
خاتم خانم زب انداخته زین پس این بچگی که بر از جوان صحابه بر ایما بیان عهد و عهد
بن موعظ علی ابن سیر علی المشتهر بجز در از و حرم این منتهی طفل علی التخلص لطف خدا ساغر زده حار
از خطه پاک بگویند و این عقیده امر فرود اوار دلا ره ستم بکنند حاور و دو در
سما پیش سنگین سینه داره خاک لب می مالده رور در دل زور و بر اثر بزم
که بر کف بند چشم گامی که در روشن بخند برین عباسا و صفت عقیده و رتال شیری
وین و دنیا باه حضرت سید المرسلین امیر المؤمنین زین العابدین صوا و الله علیه و علی آلهم
اصح به بخندند و آرام دو سینه می بخات خوشتر کردیم شمعین تا بعد و با چشم
و خود را در حضرت مولوی محمد فضل عثمان صاحب بیضا ز فضل بوزن و رئیس الیه ایوه هم کار

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

کتابت حضرت مولانا محمد باقر
کتابت حضرت مولانا محمد باقر
کتابت حضرت مولانا محمد باقر
کتابت حضرت مولانا محمد باقر

ادبیه به باوقی غایت چشم غنایت و ارادت است بهت مالک و حردار بهار اول و او سمان است بر شیا
تا آمد غسی و تا آمد نسس در می خابن بارم آمد و گو مارم آمد که این در جید و شخوار نزار به مادر
خانه ملکینا تاریخ ششمین ماه صفر المظفر ۱۰۹۶ هجری کبیر در دو صد و ششاد و سه هجری نور دیده
یعنی به از روی مکتب مفید فصولی ساخته و از نظر اصلاح اشیا و سدایم حاصل
قدرت و اسی که در ضمن او ساد و کجاست منتش کند ما این بند نظری بمنزله چشم از او
به (مفتوحان) نام نزار چشم چشم از ناظرین من و گردان تحت پایه سخن است و حق
که اگر دو سید و سیه یعنی روز اینها می ما بفر و نگاه ما ز نوردان صورت و پوسار غنایت
رستم در کمال بزوار برودش عفو نزار از زودت سر عدت سار زد و بدقا حیر ما وارنو

هدایه کیم و عمار از من و روح نمدار
که او کیم و عمارت قبول برود

بسم الله الرحمن الرحيم

قصاید مضمون در تحت ششاه وین صلوات الله وسلامه علی یومین

خون اول

و صلوات ای ساریات تا سوده بر زمین

مرحبا می ملت غامی این دنیا و زمین

ای بیچاره فریشت شد ز تو رونق گزین

عزت و دولت را لوار تو رسمی نشین

فردا لورن تو مانند سجده ماه نالین

آسانت فدای ماه غنشان و فرشت

ناحدارین جهان ز رخا و مان آسانت

مخت گمانت جرح اخضر صدر مانت

بروه دار و در ملت سروشان و قدسا

بر در عرض آسانت چون خدمت را تو نشین

و التدم ای بایه است افزوده بر زمین

جدا ای حاتم از بجاد عالم را زمین گزین

و فردا بجایه و ملبوس از تو مازین گزین

ای بنای بی پرو و عالم از شتا و زمین

چاپرت کرد و ضمیر حاجت روح لاسین

خاکبایت طوطی و بره ام لرض

حامدن لاش اعظم از غلامان زمین

با گمانت لاش اعظم خاکبایت زمین

با بسان آسانت حاصل عرض زمین

روز و شب خان خندا و ضمیر و مقهور

و لغت اول ماه از کشتن

Handwritten marginal notes in Persian script, including phrases like 'بسم الله الرحمن الرحيم' and 'قصاید مضمون'.

Handwritten marginal notes in Persian script, including phrases like 'فردا لورن تو مانند سجده ماه نالین'.

Handwritten marginal notes in Persian script, including phrases like 'با گمانت لاش اعظم خاکبایت زمین'.

Handwritten marginal notes in the top right corner, including the phrase "روزگار در دست خداست" (Fate is in God's hands).

سروازان جهان را جز پیشانی نشند
بارگانت راست خاروت شعاعی است
شعله وار تو موسی از بد نصیای بود
شعله عزرائیل و شناسد ارت برافند

خضر سقایی تو باشد سر نغان حلال
کانت و لورن قدر است به تبت
از ازل مثل شرا با انتهای کانت
تغنی طم و لسن را زوار تل اتی

روزگار در دست و شکر جان
صدر و حی ای بر روز اربعی
حاجب بوم انشور و واضح لغو و ظلم

دره التاج رسالت خاتم در تمام
مانع کشند کس را از حق خلیل
از حضور بارگاه حامی روزگارت

سروان و سمرمان و خا و مانع بر حسن
طشت خاک راه تو از ماه چرخ اولین
آینه وار و عیب چرخ جارم را بسین
مروضه دارد حسن ان تو حیرت ل این

دوش و در قهر تو در لیس و زحمت برین
حضرت اوم نما بود اندر باد و وطن برین
سج بنده بنده هم نه بنده با نصن
با و می خلق خدا و حامی و نسا و دین

سواد ما متعنا زحمت معالمن
فغان روز شفاعت و سدر لوم
ساقی شیم و کثر قاسم ما و محسن
حانم مهر نوبت مانی روس مین

بچه فرمان نوبت باغنی ای شایه
از حضور بارگاه حامی روزگارت

Extensive handwritten marginal notes on the left side of the page, including the phrase "روزگار در دست خداست" and other religious or philosophical reflections.

نشستی و دوران قدرت از زلال ما بر چه است

مرکت رفتن سراق و آسمان مفرات

مسکدنت بزبان و نغمات جبریل

طلعت رت و عالم ای تویی مطلوب سخن

عاشق راه رضا معشوق ز فرخی خدا

ای چراغ طور حضرت قامتت و انوار

فضل تیر حق پناست ای دماست گنج راز

حشم تو خیم سعادت ابروان تو بدل

صدت از لبت نهی و پر ز تو زینت

برو و ساعد شاخ طوبی بازوت سدر گل

بیت یک مظلوم و غنیمت باغ درم

نست روی حسن تو با خوبه در میان

یوسف مری بسین و لغویت شد غلام

ای تویی خیر البشر هم لوالبت را نیکه

33
بح طهرای رسالت فی طراز و پیش ازین

میزبان یزدان پس همان تو خیر المفسر

بمنت قدسان و هم صعوت اسفن

معدن خا و حجت محو رب العالمین

حاجد حمد خدا مدوح رب العالمین

آفتاب روی روشن ماه تابانیت

گوهر نایب در نایت مضاج وین

و افصحی رخسار تو و اقیان زلف عین

شادت ابدالم شمس بقران زمین

خجرات زمان حوران و نکات ترغین

سخنیت ز فرخی کوثر و ما و صمن

ما فرید از زلال حسن و فرزند شکت

ای سیدین پیش تو ورق سیمان برین

آدم از نام تو سخن یافت در خلدین

Handwritten marginal notes in Persian script, including phrases like 'از زبان کلامی است' and 'بسیار است'.

Handwritten marginal notes on the right side of the page.

ذات تو با عالم اجساد کسین خوش خلق
ساحت کون و مکان در گزینان پیوسته
مطلع دیگر خوانم طور سنیا را جواب

نام تو با عالم ارواح شد حسن حسین
آفرین صد آفرین عهد آفرین صد آفرین
مطلع سمش و قمر باشد از و خجالت آفرین

مطلع با

ای در انوار نوت صد گره اولسن
با نسی لیک جان آدم سویت فرس
باطب در در عیان آدم اندو گین
نن بر در درخ عیان مندریم خواروار
ای رسول باشی و شی من و شی من
رودت اساده ام ای کبیا ز راه

وی شبستان رسالت از نسی شمع صحن
باز کن سحر یک و شی ده دروم از سخن
ن سخن ششم سخن ششم سخن ششم سخن
وارمان از ابرین وز شسته سلطان سخن
نرشد از اشک گناه نام تمیص آسین
حالم از من چه پرک ای تو رو کم سخن

کاروی بر استخوانم از کس کس
کاتب و دوش کسارم زور شب کسار
نامه عباد احد از لوت مغان شده
سجل کرد و از طفلیت شعوه های بی

حالی دارم که آمدار را نباشد سخن
از نوظل عا فرآید کاتب و دوش سخن
پس کف آبی نزن ای رسته کمال سخن
یا و ده بانام خود و خود وقت آسین

چون گویان در آید داشت که مکن
بی محابا درویم شکر نگران را جواب
از قضا فرماید بر تو ما را کائنات
دستگیری کن مرا ای کشته زور ما حور
دست من ای شاه دین در حول پیامبر
بر این ما ششم فصل تو ز ما معتقد
بر هر طعم رومی من بجزرم تا برین دل
بر در خست حکیم مالک کون و کمان
بر ستم از تنم مرا از ستم های خود نشین
بر صلوات بر ائمه ختم سازم کلام
تا سحر خیز سحر سکاوه خود کسند
تا بود در پیش ای پسر نبی در خاک
صد درود از من بروج پر نوح و زین

در شب تا رکعت نوز تو ما شد شمع من
رب من نروان و پیغمبر رسول آخر من
رحمت ایزد شود مولی من در تمنای من
در لودی حضرت ما شدم بر در ستم من
جز نو همای نزار و این عهد مکن
نامه اعمال من از قدرت استن
ای دانست نعمت ایزد رحمت الهی
چون نزار و سواد ما و صلوات احوال
حاجی با هم من محبت در بود من
صد صلوات از من بروج پاک و طاهر
نار خود و شاگهان سجد سازد
تا بود در پیش خدا یعنی صلوات المؤمنین
صد سبدهم از من بروج پاک و طاهر

خورن دوم

ای و حبه اما ایزد ساخوان نویس

مکه ناز عمده ما دیده همسای نویس
ای شهنشاه رسالتی در سواں حاکمیت

میرسان نو یوسف حاجت مکلم

نافه ران است صاحب هم سواں نو نویس

خبر بر وار توار نور عبس نو دول نشین

حاشی گم نو لاری در سواں مطخت

چون سواں مویک رخ کرد سوی آسمان

مانده مان درت است کما حضور را

شبههای باجم برول آنکه مانند مرداد

عارضت را باجل و سرین جرات کیم

کما ملک مشکین چه گویم اوست از سیدی

گنجهای مصف نشود و نه خردل بود

من بدل دارم نمنا ای کت و بنا و نویس

ای و محمود نو ز اول وی ظهور نو نویس

مروعه کون و سمان طے کرده در کفکس

آن کی مغفل نماید و آن در کوبید هر کس

پو سمان میر لشکر باشد و کوشش عسکس

حاکمیت رضوان که او در خلد نماید و در کس

جبرئیل از شمشیر خود روز و شب زانده عسکس

میر طایح نو نویس کو تیر و نامی نویس

بنا سبزه است در اول و قدسان نو نویس

طایران خلد را ز سنا رجه اند عسکس

کور بر سهای او از شمع رویت عسکس

عے گل شاداب را است کیم با چاروس

نافه شک خنن جسم مظهر او نویس

ای به پیش سمنت گردون نماید کس

گروه برودن سرور ما دور و درم کس

بر زمین پاک شرب دارسم از پایم
که به بوسه آستانم که نیم رو پر زین
آستان بند و نوک طره الودن تو
شد حکما از نبع عصا بسند عبد
نوش و اردوی شفاست در جهان در نام

بر در آستان ششم تا ششم
لقد جان سازم شاد آرزو ام
منع روم چون نزار و خانه من در
ای کسبه در نگاه انبیا و م بر
ما از و با هم شفا رسد بس ما فی سوس

خون بوم

مرحله ای شان خوش شانی که کو در آینه
خون نمران خود و سحر و دمت حشمت
نفس بر خون نفس تو کسبه با زلف
بر کسبت کرد ما در خاک و کسبت
آستان بر نزار و کسبت سلمان در جم
دخه آب زنده سحر و فصل سوس
من غلط کردم چه است آب ما شده
نخل از کسبت روان گردید و شد سرد و دور

پایه ات آخر محاد و بزم بهر ما فتنه
عش اعظم را قدرت با هم کس ما فتنه
ای به نقاشی خود و حور اشکار ما فتنه
زرقا ما خیر را چون ز راه ما فتنه
خا و دانت را ملک مردود در راه ما فتنه
خضر از آب و دانت قطره در راه ما فتنه
جانشی گرت کسبت را به ز کس ما فتنه
ای ز می نخل نما مار آور ما فتنه

در مجرای افرات برنج ما این اضمحام
این بریم از لب اعجاز فم آموخته
حون نوزد خوش نوزد عکس کل
صورت زیبای نودیده صورت خوش
کی سلمان را می شد چنین اضمحام
روی خود را چون زور مان گردانید
هر که خاک در گت را عازله کرد
ای شمشاه زمان و باج نیش سرور
ای زحل را برنج بدانند ز مهاردن تو
ای شمیم زلف خود را فقه از نومی
از دل در ما لوانت بر چکیده قطره
ای لورگاه شکوف نوسلما سینه
خونگت باشد نیش و در گت کل عظم
چرخ را کوزن را باشد از خود در حال

گنبد خود را حجاب سانشا در مافند
از زمانت خضر اسرار ازل در مافند
خروج ما این حسنو مثل نو گنبد مافند
بر آینه روی نوشتند در مافند
در نیم تو مهر بهالت خود زود اور مافند
تا ابد ما خاکی درون بر در مافند
ما فحام و دشمن خاکی خاک بر مافند
بیت از نام تو نوشتند در مافند
ترک گردون را بچشم سینه در مافند
شیشه از بومی زلف نیش از مافند
شاه محسن و گنج نعت کتو مافند
پور صد فوس از تو باج واقس مافند
کسب کوسد ره صفام و جای جابر مافند
این مگده نیت کتو از تو زود مافند

پیش فریب جدل با گمانت هر ماه
و طبع ثانی بر آرد خانه چون صبح و دوم

روز و شب سوزد چون کافور از خانه

36. مطلعی کونوز از صبح ازل در یافته

مطلع با

ایده خاک در دست سیمیاگر یافته

بالغن از یافته ز یافته در یافته

آفت از یافته خوانده بر روز و آرد

راست لغت چه مینویسد و مظهر یافته

ای اندیشه در سبوت نیست لاشام

مدت از آدمی بود خورشید الیوم

تا نگین شرف نه سازد دست حکام ازل

دست از ازل همه سیمیا در استر یافته

ای صبح بود آفر از تو خاوند غیب

چاره عیبت بدوش خویش و بر سر یافته

منزل کویان ز با افر از مات و بدین

چاره کافور ما اندر از تو در یافته

گر سودی ذات تو از غمی حکمات

آدم از ذات تو شیر از چار ما در یافته

ای زوانت شد کرب نمود چار خشم

از طفیل تو ضمیر این چار جوهر یافته

مسکنان چار موج از بحر عام فیض تو

چاره و عطفی از تو بر ابر یافته

ای شبه ای لقب علم زده خوانده

ای ترا حنیده آسا و ازل در یافته

علمهای اولین در صدر تو محفوظ است

دی علوم آفرین در سینه از بر یافته

کشته عالم که تا محفوظ باشد از نوب
ای بد و عاصیان باشد درت اسخام

بر سینه و نوده رود لوی بارگاه
چشم بندارم ز تو ای حامی و نادر

بسته با من که ما ششم بر شمار مخلصان
را نیز سلطان و راه مار و عاصیان

در زود و ارم که باشد نوح لا حول کم
ای محو رحمت ز آب بی حالت نغم

ای زاوتنا کار قدرت از تو قدر ما
ای ز می صفت که خوش عهد و در ما

حسب تو در عاصیان را صاحب اور ما
چون با سبب برده ام بزحاک کشته

رسکبار سبب از حساب او کشته
دست برین این خطا کشته شکر ما

چو دروم من بنایه کشته تو در ما
تا نباشد کینه ایمانم ز کشته ما

خون حرام

مرحبا ای رحم حق جان جهان بر ما
ای کدم حق شنیدی بر یگان بر ما

ای نوی از حکم عالم با برادر
سینه بر کور تو بجهت سر از دل

ای نسیم آفرینش ای بار جان بدایع

اعت اسدم وین محمود جان بر ما
از میان بر ما ای راز و ان کر ما

طرحه العنی رسید بر یگان کر ما
از کدم کر ما فی از و ان کر ما

از تو گل شد فضای بویان کر ما

گرنه بودی ذات تو ای ملک جن و بشر
ای شهنشاه جهان این قدر و این آسمان
آنکه از خاک و رت سازد بقضی بر حسن
صفت ز نار اومی یافتی با اختصاص
ایم و او هر دو وجود اول ترا آخر ظهور
کونان قوس را در دست گل فوخا گشته
بر کس بر ضایع تو نمیدود و سلام
اتن ستایش ترا عجمان هم از سخن لاجد

کی عیان گشته جنبی صبر و نوران گریا
36 ای شایسته رام حضرت آسمان گریا
که ترا شس او فد بر آستان گریا
ای رسیدنهای تو خوش بر مکان گریا
آن زمان گریا و این زمان گریا
سر و سینه سایه قدرت از گلن گریا
طرح خمر نعت زلف آسمان گریا
شایع او باش ای جان جهان گریا

خوانم

مرحباخی را تو آیت ما امام المرسلین
ای ستوده و خدایت ما امام المرسلین
برگزیده ز آفرینش مرز و ضایع پاک
ساکنان برود عالم روز را سازد زب
کرده ن نه عزت را چه آورد و براه

بهر گزاین عبادت ما امام المرسلین
آیه نظم صابت ما امام المرسلین
نام کرده مصطفی صابت ما امام المرسلین
ایم و در طری صابت ما امام المرسلین
آفرین و مرصابت ما امام المرسلین

امی خلیل حق ترا از دست خود حق نشد
امی شهنشاه امم در حق را خواستار
مرکه آمد سرور و نو بنده مگر نمیشه
تا لست یافت موی که تا ملک علی رسید
اولین آوم نومی و آخرین عالم نومی
چون در بیم کوه های بی حی بود امی حوی
اولین ساز و نمود از آن ز فرم درام
محو کمان و باغ در باغ انجمن کمان
ابر بنیان را از خفت شد منتهی است
و حستان دشت دولت را خوش آورد
صدیقیم محکمهای مافیه نومی گزین
این عدل چون اول یک و سبیل روشن
محمد علی دلاحد گردید از دور اول
روز بار از خرد از منبت سود گزین

خفت خفت غایت ما امام المرسلین
امی رضا جو و خدایت ما امام المرسلین
کرده او را حمایت ما امام المرسلین
ما فیه بی مثل حایت ما امام المرسلین
سپس حرف این در بنایت ما امام المرسلین
شد این به و در سرایت ما امام المرسلین
بود این گوید بنایت ما امام المرسلین
همه از زانبر سخایت ما امام المرسلین
از نصف در با عطایت ما امام المرسلین
امی ز خلق بی غایت ما امام المرسلین
در ششم جان فرات ما امام المرسلین
از بد بختی نجات ما امام المرسلین
خاک و گشتن خاندان ما امام المرسلین
سار او را این کفایت ما امام المرسلین

ای صلوات بر او بر جنس و بر جان سما
 حل و عقد عالم مکان نامکان شمارت
 نیز اعظم مل شیخ شیبستان شمارت
 نزد بان نام حضرت کریمه نه سما
 وضع لغاتش از فرمان بی اسمها
 هفت اطباق ملک محرمانی از دفتر
 اعتد گردون سرافق باشد از دور ماه تان
 تهر و پنج خار من بک شعل از بزم حضور
 شام از عود و تمس صوره مقبول تان
 فسحت آباد و دو عالم منت جو در کما معنی
 صد نسیم آفرینش نغمه از باغ خدر است
 اسی بنای حرم و نیز از شای مان در
 مرقع کوسن مرقع باشد از روح خنای

ومی سلام سرمد بر آل و اقربان سما
 گزشتش دوران مطیع و ز بر زمان سما
 چادر بنیاب بود در شش ایوان سما
 عرش اعظم قبه اخضر ایوان سما
 خاتم مهر رسالت در تمدان سما
 عرش اعظم صفا از قصر ایوان سما
 ای روانی حور شاد روان ایوان سما
 ماه صبح اولین شب شیخ ایوان سما
 ای سهای آوج مرغ محلستان سما
 عرصه کون و مکان صحنی ز ایوان سما
 نغمه نصحات او نغمه زرینان سما
 ای بقای می رود عالم مدحت سال سما
 مطیع شمس و قمر مطیع زرد ایوان سما

شمس رخ تاج و حوزا از کمر ندان
والضحی رخسار تاجان و الفجر سماوی صاف
جوی شهید و کشته در غمت که با
مجموعان مطلعی از روی بر نور خباب
ابنحوار خرد و عجبی از زمان افاوه
انچه نماند از بومی خوش سازد و باغ اهل خد
چون بدان آید از خلقه رقیب خباب
آفتاب دامنهای نور بار خافض
مطلع دیگریم که در ضمیرم سمند

ست مطلع است

مرصا ای جان جان ایندو شام
شاه خاور و محو از روی تاجان سما
روض خور بر جوج جارم نامر که خوان سما
در چهره سوسه بافت در روی ایمن از خدا

بجم ناقب نمه لعل کربان شمار است
سوره و السلام موی زلف بجان سما
این نرین شاخاب لعل شد نشان سما
شامه این مقلعی از زلف بجان سما
آبروی گوهر سلطان زردندان سما
نکتی از سیوان غبار نشان سما
ماه کنگان قبه چاه ز نندان سما
فقیه است از عارض نرین و تاجان سما
مطلع خاور مثل بر روی تاجان سما

خدا ای میزان جبرئیل مهان سما
بجرا عظم قطره از ابر نشان سما
نظر بر من فلک هم مرغ برمان سما
من و سلوای بر روی خوانان سما

قرص مهردمه خورد این جاگی خورد و در شب
باغبان باغ صفت کین چمن آرد می مان
گنج ماو آورد پیش و سرت الا موسی که
از غبار راه مان روشن گناه مهردماه
ای قدر مان فرون از مثل کون و مکان
ای توتو آفتاب روز محشر را بپاه
ای نگاه چشم پیش سگس از قفس ما
حوض کونز قطره جو از رخ بامان بود
مثل طور از شاخهای کسره و مورد سما
دنش جای چون نه سازد فخر بر من عظم
ای که جادوب در مان بجه مران حور
لوح محفوظ موعظ صدر پر نور حصون
قاب تو سینه برودان چشم نور کربا
مطلع الفجر است سهای سوز سستیما

39

پیر گردون را عطا از نمودن احسان است
حامل وحی الهی از غدا مان سما است
سخت قلم قطره از بحر فصاحت سما است
سره ایل لبت خاک اوان سما است
انچه من گویم از ان به شان و شان سما است
مالک ناز ختم زبیر فرمان سما است
وی حواج افزه پیش زبیر دمان سما است
باغ صفت سوه از باغ احسان سما است
رکن ارکان ارم رکنی زار کمان سما است
خدا باوس خاک پاک اوان سما است
باو صفت خاکروب و ضر و اوان سما است
ای نقود کربا محفوظ در جان سما است
نار در نظر ملک نو که ز مرمان سما است
لبه القدر از سواد زلف بجان سما است

نکته باشد و همان از تن اسرار ازل
 ای ساین گرون از صبح ازل کنگار
 شام مرغان سافای مای و طوبی
 ای لوح ازل باشد خط کشن تان
 با سانی از در زمان عیس برهن
 ای امراض باشد مای زن و در دم
 آرزو مند در آیدس رستی عهد
 دور باشد بوی هر کس که سومی ما
 بر چه حضرت داد بند و نواز
 ای شفیع عاصان از لطف کس
 کس نظر

ای چراغ طور را نور می زودان سهار
 ای سواد چشم قدسی خال رخشان سهار
 نخل طوی از نخل باغ و لسان سهار
 ای حلا قران بزیر خط فرمان سهار
 ای عصاره قران طور در مان سهار
 پیر بر دوش نخل بودی بزوم دوان سهار
 در و باز بند شام از شاخودن سهار
 بر چه در ممد است کین در ممدان سهار
 این امراض بیوف را امید در مان سهار
 ای که حاضر را نوازش کرد نشان سهار

خوان منضم

اسدوم ای گل مزار شرب اسدوم
 اسدوم ای صبری در شسته اسدوم
 صد روان فرود بود از ساکنان بر دوان

اسدوم ای طوطی آینه دار اسدوم
 اسدوم ای طایر فرج نواز شیرین اسدوم
 حرف نوازش اعظم ای منضم خرج نام

منزل و بن خدا را ندوانم تو بدید
ای سیده و م عمارت از رخ مانان تو
از سجد و نورمان آوم از آن روزی که
مخرا با وجود خویش آوی خبر البسته
ایله از آب و هانت عالمی کسیر شد
ای شارت این بریم را ز تو وقت ما
ای زانگشت نو ماه یک شبه شوی آمده
ای سوت را ترا داده بوی سوسما
بازه بازه شد و در شای کسیر ز تو
کفکاه نو کند صد کردش پس و نهد
مهر و سه باشد که است نوع مدت بستان
حق را مان عطا و حکم را کوه گران
مرفعت حقین در رسیده آوازه عدل حوش
حکم تو را باند کج معنی از شکوه

40

خانه کفر و فسادت یافت از تو انبوم
حق عالم زلف شگس ترا گوید شام
حون ذوب نور تو در صفت کرده فنام
آوم و حوا یعنی یافت از نام تو نام
از لب سحر ما جان یافت بوسیده عظام
ای سحاب لطف نوشت از اوت نام
ای ز تو آسومره از شمشیر روزنامه
بشاید آمد بر رسالت ز تره نشت احام
سکه نام ترا کرده و در بازه انظام
دین امام را مانند دست او زمان
ای عدل حرج مانند نعل خورشید خوام
ای حیا از نام تو کرده یعنی انظام
شیر کردن تو را و خست دو آوه نام
عاشقش از بر من مضمین کرد فنام

گر جای بودیدی جانب لدا می شب
دی تومی در ای سمت را پر از کوه و رود
از نوسایل فی المشل و رجوعت کت و شایع
شده مضامین فارون شنیده پیش
در شامت مثل تو ما دیده چشم در کار
ای ابو المنصور صمصامت حسامت و طفر
ای کمان تو قصار استیر اندازد بر زم
چون سوره و نیت را صبت در عالم سما و
هت رستم اگر بودی بر زم اندری
مطلع تو آورم نامی مثل شجراغ

مطلع ما

ناضامت رخ نذیدی صبح را محزون شام
پیش در بار دست مفضل ما بخت تمام
کرده اورا نوستیغ زو بنار و دورام
گنهای خوشتن زیر زین برده تمام
نتیج قدرت فقار را کوه در دست کورام
مع توفیق و طفر را لب کوه از تمام
بو المظفرین مقامت جانگسرت تمام
در معاف کوروشند رخ راز انوار
برخ رو چشم بر پر سمرخ کبر فی مقام
ما و صد لعل در خشان خب او شد رخام

السدوم ای گوشوارش اعظم السدم

نامیم حکماه خندق غازی خب احد

قدر طایبست کم از قدر کوه بالیقین

السدوم ای گوشوارم دو عالم السدم

نامم بدو خن و غایب است الحوام

آنگه شد ببت الحوم آن نامی ببت الحوام

مزال لطفا و تیرب کیش را و سخن برین
چون تو و یورن قصارا مطلع اول شد
زنده عالم تو می ای اندک وقت ملک
ای باض بر و عالم را تو می کشید از بند
ناجی عالم ز تو خواهیم نجات خوشتر
قاصی محشر کند بر همه بهجت خود خدوس
تا حساب کرده تا رو بی برود عدول
هر بی حاشا شود با نامه اعمال خویش
آن زمان دارم امید از اوت تو ای رحمن
کب نظر باید من تا کار من آسان شود
بنده عاصی تو عهد در حد و در یاد است
دین جهان را چون گزارم خاتم باشد مخر
چون بود در دم فزون و دامن قرطاس
تا که چهر نیکیون باشد بقبر کانیات

چون بود صفت جدا از منزل سب الهام
مقطع نظام قدرت شد ذات تو تمام
این کتاب از پیش از بدایت اختتام
آن من در قهای پریشان راز تو ماند نظام
ما می شفاعت را معنا دارست روز نظام
رست باب دو عالم چون کند و در تمام
هر کس چون طلبت او برای انتقام
از مراد خوشتر کردن شود بر خاص نام
بنده را از یاد گذار می بوقت اردحام
کب توجه کن که باید کار با نام از نظام
دستی نجات از تو همی خواهد مقدم استقام
ای دلیم را خواستش این واسی از با می
بر صدوات طبقات و تک که ختم علوم
تا جبار ارض را بر آب می ماند نظام

۴۱

ایلی شاه بروح پاک و ان پاک تو

مکملان شاهان صد و دو و محمد سلام

تمت

رباعی

ایزد تو خوش تو ای و جان
تو مده ای بر پیش ای طای

از قطره ناخبر ترا در روز
عبد ارشد صفت پر

قطعات شوق

قطعه

بی نیاز با نیازم من بحال من بگر
بی نیازی ترا مانند حامی نیک

رزق بی منت سبب از مدان فرید
بنده تو بود و پیش خداوند تو

دو

عبد ارشد بیتی بس در و کس هر بد

بر بندگی تو دران صد امین بنده

و نیای پوفا را صفت بنده تو

احمد گفت آری لا خیر فی عیب

دو

ای چون بود از دور آیم

بود آنگاه فرستش خاک حاجم

جوادی صاف گویم با ندرین

پرستار خدا و مصطفی عالم

دوله

42

ساقی لشکر آب طهور

ای قسیم شراب حور و حضور

از پیشتی شاه غفور

طایب لیسند رکنی پیران

دوله

قاسم الماد حبت الالهه

مرحبا قاسم خان و ناز

بی زهر و آله رید طهار

طایب لیسند کام با در باب

فصلت تاریخ تولد روز چهارم محرم الحرام سنه ۱۰۸۰ هجری قمری
ذقت عارف منوکر بود

در سبب استقامت عالم بانس و

چون محمد احمد از کتب مردم

بی محال گفت بر خور و بار باد
۱۰۸۰ هجری

بس و ششم سال از روز سرور
۶۰

الصا

چهارم ماه غم سبب رسول الثقلین

شد تولد بدو ششم محمد احمد

نام و تاریخ خود گفت غدم الحسنین
۱۰۸۰ هجری

گفت عبدالرحمن از بسد لفتد سالش

کرامت شد پس با حسن زیبا

محمد احمد از لطف

الهی تحت او بیدار باور

بگو عبدالاحد از نور ساد

قطعه تاریخ تولد در خور و در محمد حامد طول عمر بود در آن که تاریخ بازوم حب المرحوم ^{بدره} ^{۱۲۸۸}

روز جمعه دفت عاشرت در فیه لورک نمودند

محمد حامد از فضل خدا انک نولد شد ^{۱۲۸۸} دل من از طرب بالبد و طبع من حو بل کشف

چون عبدالاحد در خواستم تاریخ در افتر ^{۱۲۸۸} بدین نام و ما بخش طهر ازین مایه کشف

قطعه تاریخ رحلت در خور دار محمد و احمد معصوم ^{۱۲۸۸} دل سالی و امی اصل را بک کشف دور

مفضل فکرمه در تکیه متدی باره با من فرار از خدمت شاه رحمت علیه و چون

فغان محمود احمد جان با با و دل نایک ^{۱۲۸۸} و هم ز سحر وقت نیم شب و احمر تا و عده

ازین و از فضا رحلت نمود و فسون و او ^{۱۲۸۸} سومی در ارتقا منزل نوبه افضل زینک

ز بهر سال چون عبدالاحد من التجا کردم ^{۱۲۸۸} ازین اندوه جان فرساده هم زینک

سروش غیب روی المم با بره در ^{۱۲۸۸} در ای زو که نصف السلسل یوم اضحی

قطعات تاریخ نصف و صا به ششون ^{۱۲۸۸}

قطعات تاریخ از پنجه قدری ای سحرزای رشک فرد و نظامی حضرت اسما و

سید غلام حسن صاحب مآثر سلطانی و ام فیه 43

گفت عبد الاحد و صاحب العصر
توت بنو اسمه احمد

برگه کشید و دید از خود رفت
وز بی سال مدر رفت خود

فتح شد مضمون مار غشیش
بی بها مضمون ز عبد الاحد
۲۰۹ رقم

الف

مضمون ز توت عبد الاحد
مدیح محمد م

توتی و حجازی و سنی
قرشی کاشمی و مطلق

قدر مشهور مضمون مار
مضمون مدیح باب سنی

قطعات تاریخ رجب ملک حوامر ملک تاظم نازک سال تاثر مدیم المثال مدنی برادر قدر گشت

وجود و فصاحت از حاتم بن سوس بود ملک موی بر اورم نشخ حامی صیر عبد الاحد

کبریا سانی بند دولت صلح برود حصر مار انکت ب

بی تار نبی دست قدر عبد الاحد
لک گفت و صاید در محالی گفت

ز بی نیم گشتان قدر گشتیش
که غنچه دل افشرد سحر جمال سکونت

سرم نزالو فکرت سید و تالفت

عجب و فکرت از برای سالن لفت
۱۲۹۹

الف

ناظم معجز میان عهد الاحد

ملک معنی راز دست اول نظام

و چه زیبا مضمون آن آرا سینه

شد بی اهل ارادت وقت عام

از سبب سردوم حرف سال

چند اصل علی نادر کدام

الف

مضمون نبوتش چون عهد الاحد

در خصوص مدحت شاه صحار

مادول خوش گف مالت سال او

مضمون چید از بی اهل نیاز

الف

طامنی مکنه دان گیانه دهر

نارفت خوش نمود قسم

از بی سال فرسخه فالش

مرحبا نظم بی بدل گف قسم

قطره نارنج حیده فتم مدعت رقم در خوش بحر ششی حاو و نغمه سبحانی سبحان راجان دلها

نعمان رادوان کرمی مولوی سید فضل رسول صاحب در سطحی مخلص علوم و ادب و کس سنده

مولوی عبد الاحد صاحب زبان

قول اول باب معنی را

مفحومان را در جواب هفت بند گفت دشمن بر دگر نظرش خرد

در سطح تاریخ نسال نظم او ^{گفت} نظم افصح عمر ^{الاحد} ۸۹۹

قطعه تاریخ از قدر نامی شعری کبری مشخ فرزند مدعی از معنی بود

مشفق من مولود ^{عبد الاحد} کرد نمودن نون ضم الاسباب

مفهم هفت بندش ساجده ^{مفحومان} موسوم کرده مرور ا

لوقه لفظه اخر نام سده حرف و فتن رشک ماه پر ضا

بر که خواندش بایه کشیدش هفت آفرین خدا آفرین صد و جدا

بر تار بخش تزلزل کرده ^{استعانت} مردم از قدر رسا

از سر کتوان رفیع آید گوش ^{مقطع خورشید} تاریخش وا

بی نامید تاریخ ^{مقطع خورشید} ^{۱۲۸۹} نظم برید

قطعه تاریخ از سماج افکار شاعر بزرگ سخن کبری مولوی احمد حسن ^{۱۲۸۹} در ایوبی دشت بخش

سر بر ایگار عدله راجی کنای کصل سورن

مولوی عبد الاحد داد سخندان ^{کرد او} منظوم درخت بهر هفت

بدوا بنما بر در بازو ^{زین سبب} شد مفحومان ^{نام} آورید

بطریقی که بتی گنار بیستون

و در صبح آخرین سال او

بلفتم که سازد خدایه سخن

بند سخن کسج پنجار من

منت بالفجر

۱۲۶۶ هجری

قطعه تاریخ تولد رنجور در محمود احمد مرحوم که است ساهی از جهان زنت

چو محمود احمد گزین پور و نوب

عطار و مارا خدای صمد

خرو از زمان زمان سال گفت

خداش نیکان و یاد بود

قطعه تاریخ تولد و خردنیک فرخا بولوی محمد فضل علی صاحب بیستکار کور

مد و تحانه فصل علیان بیستکار من

شده و خرد تولد عیبه باغ و لیم شفت

مار بخش شدم چون بیستی عبد الله خرد

دل من نام و مار بخش حضور افی الدیم

قطعه تاریخ امتحان جناب مراد محمود صاحب قصه ارسلان دام افکار

میرزا محمود و موسی

با و اورا عمر و دولت از و باد

آنکه لسان را بود محض بند

امتحان را غم کرد آن خوش نهاد

سال مار بخش چون عبد الله

انجا کردم ز بیمم با بداد

عنی لقا با بداد

بالی امتحان منطور با و

۱۲۶۶ هجری

Handwritten marginal notes in Persian script, including phrases like 'بدرستی که بتی گنار بیستون' and 'بند سخن کسج پنجار من'.

قطعه تاریخ سفر رحل زوجه من ملک مضافات مرزا محمد و صاحب صاحب خمدار کوروم

سوی امید فری کے جو من ملک کے لکڑی سال فی شکر جو تاریخ دستنی بارور بابا

کلی تاریخ کائف فی زروی دولت و بروز نیک کبارج حمل من اوقات

قطعه تاریخ اولد فرزند بونت سکه خانو نوی لوان ۱۲۸۶ھ

داد فرزند ار صحت خدا چون بہ بونت سکه نیک سواد

وانکہ خانو نوی ک لوان است تا ابد قاشخ خدا دارا و

جنت عبد الاحد چنت او کالقم کف عمر حفری باد

قطعه تاریخ وفات عمہ اور طمس لعی والود بر اورم بر لعی تھا این شے خود من صاحب اجوم

عمہ اور ط جواز وار من رو سوی جنت نمود از بر کبر

مگر روون سامی من عبد الاحد کنت سرور ان جو در این کنت در

بر تاریخ این دعا با آہ کرد یا الہی بودہ ا کاشش بحر

قطعه تاریخ وفات شیخ کریم بخش صاحب این شیخ امام سے اجوم

محمد ماہ کے والدنی بہات جینی سخاں کو جب دم قضا کے

ور خند برین پر پر تاریخ کبار سوال فی حاجت خدا ۱۲۸۶ھ

قطعه تاریخ وفات ظفر احمد کهن پور شیخ محمد یازدهمین سحر کریم بخش صاحب راجوم که جوان از جوانان
این شور بود و حلقه ماتم شده بر پا وقت سفیر روح روان ظفر احمد

46

آن نسبت که ناشناخته است ز دنیا با لطف نام لطف جان ظفر احمد

قطعه تاریخ وفات عمه اکبرین لعلی والده عزیز می عبدالرحمن پور کوجب شیخ سالار بخش صاحب راجوم

چون برت هشتم ماه جمادی الاول آه عمه من بود اگر برود صحت زین بار

بر سه لوح مزارش خانه عمه احمد فی البدیهه زور خم ای لعلی عمه کهن

قطعات تاریخ رساله انبیا بر او درم نشسته بر عینه صاحب راجوم

جامی بیت هم حضرت فیه سحر آنکه زان گشت غلغله بر عمارت

شهره بگفتیش ز دل فصاحت بلند از عرب از عجم نایب انا الفصحی

مدیر سخن بدر سما کمال مثل بنا رو خرا و جرح با این چشم جو

نامه جو بر طراز نامه بر بخار خوش از صدف کسبه اش رحمت نظر بید

از بی مستایان رسد و خضر گزین وز بی اشرفان سرور او و او

شتر طبع و فصیح شور با صدک زو منسخ بر فلک لفت که لا منکر

برق معانی قناد شده زن ان لکاو چشم دو ابر سواد و دره حرکت و رو

آینه صفحش غنای حق من علم

حرف بلفظش به مثل دو نسوچی

لفظ حرف سباه مردان چشم جور

طبع ندر زای من رخت در یون سخن

زنگ ساطیش نبردش در دل

من سبط کتاب چشمه آب حیات

سبک و سخا او طرز ظهوری بود

خوارکننده عبد الله گوهر نایب نور

لفظش شورش جو یافت راه بیای فراو

اصا

آن سخنور گو بود قبر سینه

سر زشت ره با نیک غریب

در وضاحت در بدعت شائش

ای زهی زین ساینده ای اد

وز رخ لفظش برین معنی حق رسیده

معنی حرفش عیان چون زول ناقه بود

و دیده خورای علم نور فراید از و ما

آنکه در بر فلک باید از و آید

خط سوادش زین بهر خط خود بر د

بست و بر فلک زنده جا بود از و

گوش دل نماند محو خوش آنک او

از صفی فکر خود تا که فشانم بر و با

سپاه پس بر زین باغ مرام بود

مثل او هرگز نیابد روز گمار

ز نو نوک خامه ندرت گمار

غرض اول کس نه بند زینهار

کنه که اند نمودش کسره هزار

نشد او از شتر مرزا آید بس با
طبع گوهر زای من عبد الله
عقوبه زو عوانص من در بحر شتر

نظم او در نظم گوهر آوار
بر سال فرخش شد خوار ستار
گوهر فر آیدش اندر کنار

۴۱۶

الله

چونکه فیضی برادر من را
کرد نصیب و اقیانوس حرم
با دو ب سال او قسم زد و گفت

حاجی خانه خدا کردید
نور دور در چاه کردید
با وی خانه خدا کردید
۱۲۹۹

الله

چو فیض علی کرد قصد حجاز
ندا کرد و نصیب آباد و دین

زیب برلم و است من بر زده
بزرگه خدا تعجری کس زده

الله

چو فیض علی شتر شتره نشا
زدن معنی و لفظ شکر و
بی سال تاریخ ما در کتاب

نوشته است چو سعد و آرزو
زی می داد صوبه لهرز
ز پیر خود شد را حسنجو

سروش از زمانم رباب

زمان و رسالت شد با او
۱۳۸۸

الغ

سخن سخن فتح قدر سیله

سخن باش روشن تر از نور

جواب جواب جواب کرد تا

نماد از روح منور

بی سال تاریخ بر خورن دیر

عطار و بانگ مدحت
۱۳۸۸

الغ

چو قید بی شرعی گنای

دفاع رقم گردان سبیل

بی سال فصلی نمودم سوال

سردنم بقا جراح سبیل

چو ز قید بی این نامه نم

نوک حاتم ماله جوش سا
۱۳۸۸

بی سال مسجی حرم حرم

نماد زنده خفراه دور
۱۳۸۸

الغ

چون که قید بی از طرز پس خط نمود

واضحات صح خود آنکه بود فرض سن

طایر قدس بانگ ترش سدی

گرد از سدره ندادی خضر حرم
۱۳۸۸

الغ

شد ختم جو نامه نگارین با

از ملک بر اور کرم با

سر طرز نقادش بخوان سال

مقبول سخندان با هم

48

قطعه تاریخ قمر چاه مولوی رحیم بخش ضحیف اضواء شیخ امام علی رحوم

رحیم است و ما بخش نام آورید

که در سمت خود نزار و نظر

بصوای توتنها ننگر و چاه

بود موج او آب خوردن نظر

نقد و لطافت در آن وقت با

روان کرد و نهاد و سبب شیر

به بود کم آب تاریخ سال

چو رود عید الله جا پر

به میر خود پست از لطن چاه

نزار و زنی چاه ز فرم نظر

۱۲۸۶

قطعه تاریخ ختم قمر چاه مذکور

کریم و حواد رحیم و خلق

رحیم است بخش ننگر صفات

بصوای توتنها بر یک روان

سازد جای چو شیرین مات

چو شد ختم قمر عید الله حد

پسند به سال از سر و سبب

که در خضر نقاد با ننگ خوش

فرود است در هر زان صفت

۱۲۸۶

قطعه تاریخ قوت سعادت رحوم

مجلس بزرگ بزم المهد و ادرخ

بکرم قضا ناگهان جان سپرد

بی سال عمر داد صد نگر کرد

از آن طفل تاریخ در گوش خور و

سرو با شک آواز داد

سعادت علی زبردوار مروان

۱۲۸۸

قطعه تاریخ وفات احسان الله رحوم

مرد حق بود احسان الله

بیت رخت رنذ بے سوی عدم

سال او عمر داد حد از غیب جور

انجمن رضوان بگویشم زود دوم

چون به جنت حور و عثمان باقیه

بر نازکش مکرکن خدم

۱۲۸۸

قطعه تاریخ محمد حیات رحوم

صف ارشد نصیب علی

کرد رحمت از جهان هیهات

گفت رضوان که یافت او

گوگرد و خلد سال صحت

قطعه تاریخ تولد و حصر بزرگ اکبر علی ابن مولوی طاب علی رحوم معفور

چون به اکبر علی تک نهاد

شد عطا و حرکت ز فضل ب

وقت و سالش ز روی و حور

گفت یافت چهار مارک شب

۱۲۸۸

قطعه تاریخ لقب باغ حباب مولوی فضل عثمان رحوم

چون جناب مولوی فضل عثمان پشاور
از ریگان الہ آباد منت او نامور
در سو اورام پور از فیض عام جو خوشن
نخلدیش بہ بن چون قامت حور امی خند
سال او عبد اللہ سبحت فصلی اور

انکہ در فصل جوان ماضی حامی فرار
وی حسب عالی زب و بہر منت وی
ساختہ باغی نقد مابہ رحمت انکار
در سا ط صحن گلشن کشیدہ استوار
گفت وہ (انہ درام مبرکت سار انگار)
۱۲۶۹

49

قطرہ تاریخ فوت بہت پریم ہمدار کھانہ

سائیم صفت کریم و سنجی دو صفت ہمد
کایف خاک بودہ آن خستہ

نقد روان کہ در شفت پریم ندان
چندت نماید و نام نہوتا اید نماید

قطعات تاریخ وفات بمجاہ ربکت روضہ دیدار علیجاں صاحبس مانور

شد ز جہان روضہ دیدار شاہ
سکن دی باد بہ خلد بہ بن
گفت کہ دوشم بی تاریخ سال

مادگزن رحمت بزوان ہر
بہر حسن و حسن نہک خو
رحمت حق باد بردش گبو

الف

انکہ دیدار و رسم علیجاں بہت
روضہ دیدار زب و کردہ غمش

بی سال غم خواره عدن

بخت خرام و بودش

۱۲۹۶

۱۲۹۸

الصا

چون ایل و نیک سرت ویدار شاه آه

رحلت نمود جفت ازین دار شکاک

سال وفات حور کشته عمدا احد

مانف بخت باو باور حمت خدا

۱۲۶۹

الصا

چو بک جفت ویدار عنجان با

نموده رخ سوی ماورا

نخوان عبد الاحد بر مرقد او

برکت باور حمت سال فصل

الصا

آیت رحمت خدا بی کریم

آنگه ویدار و هم عنجان است

زوجه او ازین سیر استسبح

رخت سینه بومی خت لب

بی سال وفات آن خانون

دل عبد الاحد ز جابر حبت

بر لحد ز زوی در در قسم

فی البدیهه خواره ارم است

فطحت تاریخ وفات زوجه بومی بخت ترا علی رحوم

زوجه که دلیلی چون کرد رحمت ز بهمان

از زوفا نامش حن و بشه نصا و رخ

برکت محمد عبد الاحدی رومی صاحب

سال اول شش زور فم ای لاله داور در پنج

از حق

50.

چون زوجه مادی علی بیباک بن واکمن

درست رخت زندگی در حسی سومی

نسال عشرت بعد از در میان باب خلد

رضوان گویشم زوندانو طولی نام

۴۹

قطعه تاریخ فوت بونت شکله فانونوی سو او و لغزانت شکله برادرش

حیف بونت شکله نهار و

از سیر کسبچی عالم

انکه فانونوی سو او بود

کرد در حدت بسوی ملک عدم

گشت این ریح زوج را سو بان

جالمی شد اسیر بند الم

بعد دو ماه ولت دکن ایام

از وفات مجمل ملک عدم

بر برادرانت شهنش را

عمده او ز حاکم ارسم

شد عطا از عنایت بزوان

حق برز چنین شاد قدم

بوحش الله این بشارت نیک

از نهادخانه شد عمان بیسم

ملک عبد الاحد بطرز زین

بر تاریخ این سرور غم

حرف ناور ز تیر چرخ بجزرت

از فلک گفت رحمم تو ام

۴۸۸

شوی قمر بار خج و فان محمد ماه برادر بوجک محمد چاند لیس شیخ کریم حسن صاحب راجوم

براقناد آوخ بدار نعیم

کهن ماه از آسمان کریم

زمینش بر بویب نشان رود

ز خانه برفه شد آن تک شو

بهر خرد رود انک سوال

جو علی الله بد تاریخ سال

که ماه نرین کرد خاک اندرون

گفتا فغان زین کهن بروج

۱۲۸۹

و طاعت تاریخ و فان کهنت محدود کرد

و طاعت تاریخ و فان کهنت محدود کرد که حال ما بعد از آن که در قمر ایام حیات بود ما بودیم

چارشنبه حکیم رب حیدر

روز ششم جمادی الاخر ماه

سوی حین بود وقت کوس رحیل

زوجه خالی من هزار و صوب کس

سال او ماتم ۱۲۸۹

از لب طوطی را باض خند

مخاط نول پاک رسیده

مریم وقت زود خاتم

گفت باغ برنج نجات شد

سال نسیان آن عصفه بمن

۱۲۸۹

و طاعت تاریخ و فان کهنت محدود کرد که حال ما بعد از آن که در قمر ایام حیات بود ما بودیم

غیر و نقد ای سخن راسر زین

آستان جو قدر معین خرد و با نگاه

سوی بر سید و ناز که شود این طلسم فن

ترجمی و نسیان و نسیان و نسیان و نسیان

کامیابی شایسته در کل سال برسد
عطر گل عجایب محبوبه سخن

51

فصله تاریخ دهه ششم عزیزی رفعت علی سلمه

حکایتی از استاد رفعت علی روز سجد
قرین زهره در برشش نظر بسین

زبان زهره گویشم ز بهر سال کس برود
برآورد دوست و شتاود پنج سال ازین

فصله تاریخ هفده روز در محمد احمد طول علی

ششده سنا اوربت بضم تاریخ
نه شام کاهوفت از روی جبهه با ما

اعد اکا جوبه کما تو بود در گفت
مخون مویب محمد احمدی واد

قطعات تاریخ تولد و حزننگ طالع عزیزی رفعت علی سلمه که بیستم شعبان ۱۲۸۹ هجری قمری
۱۲۸۲ هجری قمری

وقت هم هر روز آید ه سوله کرد

ششم صفا بوقت نسیم اوز
بود بوم البت کره فضل خدا

چون بدو نماند رفعت علی
شد تولد و خضر فرخ قفا

از گزند چشم دور دور باد
حافظش مردان بود صح و سا

چون سیم بر زانوی نکت رسیده
تا برآورد سال از زمین رسا

از بی سالش بگویم در کسب

و خردت
۱۲۸۹

از لب لعل ترا

الغی

بکاشانه شرح زلفت است

نکو و خردمند بروز سعید

سروش از بی سال بگویم

بر نو کسب ز نعل اسب
۱۲۸۹

الغی

حود و مشکوی زلفت است

بعد زخمی زو قدم در جانا

در بی سال از نغمه سرو او دل

گل نوز می شاخ اسب را
۱۲۸۹

الغی

در کسب دولت زلفت است

وقر آمد نیک از نیک خوئا

خون ابد او علی سال سحر

بارور گردد شاخ آرزو ما
۱۲۸۴

الغی

سپاس گوی بدر راه حیرت خانی

بدین منت یزدان گزوست بود و نبود

که نخلهای نجات از این بخشید

بمیهن در اوت چه ممکن نمود

به لب بای عم و رخ دور و خالو ما

بروز در طیش و حوری گشود

که در هر یک پنجاه مرتبه بر او روزه
که بود ششم سخاوت در روز ششم
بخشهای بد و دور و شش هم
زنج و عطر و گلاب بر خود و او
کوشن طایفه و روح نور بر خود و او
که خواند نوسال در روز عید و بهنام

چهارم در هر روز از برای رحمت و بود
بدیده دل با او تورا و نور فرود
52
وقت نصف سارا او و رانده بود
صدای را بود و غنای چشم زخم شود
سروش غیب با او نوزده سال
نزار و دو صد و شش سال و نوزده فرود
۹۰۰۰۰

قطعه تاریخ تعمیر کمره آرام منزل

نام ما پیش و این علی را با بخت کرم فرین	چون خواب و آرزوی من قید و بنایدین
نام هم آرام منزل یافت آن بیت گریز	از پی اساتیدم آرام منزل مشاهده
بام «دردون» و صحنش صحن فردوس	و هر چه زیبا کرده فرجت فرای جان
تا بد نظمش بفرق ظامی اندوگین	تا جهان ماند تا دایمش آباد باد
لفظ و بود بخانه ثانی مرشد و لشکر	ساش از سحر کدو گشتن در جو کسرم

۴۲۸۸

قطعه تاریخ رحلت علی رضا

بفد می حضرت سبطین	ربنجهان شو علی رضا رفته
گفت از من علی رضا حسن	سال رحلت دلم ز ظامی حورست

۴۲۸۹

قطعه تاریخ تولد فرزندانم تراب علی

صد شکر و صد سانس بزوان	چون پور تراب با علی زاد
آرد پسری جو خمر تامل	بد بودم ز راه شوال

در شنبه که روز بود رسد

از برج محل شده نمان

شد نور چشم ماور و اب

در دو تن آمده است یک جا

53

با عمر طبعش رسا سینه

بارت بطفیل شاه مروان

طامی زغم باغ تبرکات

تا سال میل آورم برمان

برگفت زبان بسین بگرد

نوباده باغ آرزو خون

قطعات تاریخ وفات امجد بر او رم تراب عمدا

جوانومی پاک تراب سینه

که خرابی از زردی بر کوفه

در لغ آیدم زین مرت حفت

سمه نقد جانش تبارج بود

به شک محه سال طامی بوشت

که در احسن تا بریم عمد مر و

۹۲۲۹

القفا

بانوی نیکویی تراب علی بود

در دالبوی خلد ازین دار بود

طامی برای سال ز روی از م بوشت

ای خست غم بود خواگناه او

قطعه تاریخ ز غم سجد م غم جنس ز جوم ز کس که محل جنس بر او ز راه اش رفت بود

۹۲۲۹

ساخته سجد چو غم جنس

کسب کرد بود جویش

خدا بیار دست بیک گوشه

کرد دست چو تخیل حسن

کعبه زمی یافتند نو پو نشسته

خانه طامی بی سالش نوشت

قطعه تاریخ ولادت فرزند محلی قاسم علی صاحب الامر رئیس غلام آباد
۱۲۸۹

تولد شد پسر با جاه و حکمت

بود نماند قاسم علی ن

ترا پد او را عمر و دولت

بچشم ما در باب روز افزود

نمادیم کس چو بر زانوی قدرت

بی تاریخ آن بود سحر و

حیات و نومی را حسن زینت

دولتم سزا و طامی شرح حال

۱۲۸۹

قطعه تاریخ تولد فرزند پسر شاه و خمار

ز عشق زانانان باشد تو باش

بچه الله نومی بود و نشکو

خضر ناظوران باشد تو باش

به بر شاه آب خضر داد

که سنت تا میان باشد تو باش

تاریخ تو سنت خوارت طا

یعنی تا جان باشد تو باش

زبان بشاد و آفر این دعا کرد

۱۲۸۹

فصل اول در بیان احوال
و حال این شهر

۴۵

در روز جمعه ۱۲ مرداد ۱۲۹۲
در روز ۱۹ مرداد ۱۲۹۲

فصده در آن حساب سطر کوننا ص
 55
 مقصد او بی اجبار است کوننا دام

بایع عالم شد ریاض حلد از فضل خود
 مقصد بی بود حاصل مورد رحمت درود
 ناز رحمت شد عالم نور رحمت شد دید
 خاک طغ از گل رحمت بدل گشت درود
 عشرت از عشرت بدل شد بین که آرزو کس
 کانه بر ملک پر سهامید از لعود
 کج عولن کج لغت شد بر اهل جهان
 ناب رحمت آب رحمت شد بر اهل وجود
 رنج و غم با مال که خور مجا پر سو عیان
 درد و وقت زلف از عالم تبارت نمود
 پیر سل تیر شد لفظ کمان خواندگان
 خم مانده چم سوا بر فامنت پیر کبود
 بکل از گنجهی بد شد کل شد بر جا آن
 نوش بی کشد بجای تیس این جرح کبود
 فتح فتح العباب شکل شد جهان را پدید
 بد نمود بد حکم باب سعادت گشود
 جور نام خورشید از انبساط و خوشند
 حوروش رقصه صبح و شام باطل و سرود

مدسی شابل

پیر کردن جو خود بر طاق لسان برآیند
خانه مخزون نماید سخن لعل و کبر
توسه لادن و دو عالم را شراب لبا عجمی
از و جو خور می زیره همی رفقه بخرج
نقد آدم که این منوعات بر نامه از چه است
در مقام بابک بر زوزان و ان جوس لوا
پس که این آن مقدم قدسی است ای صانع
بعضی از خنک در خصل لوان پاهاد
ای زهی صم و دکا پور طلا طون پس
مخزن حلی و مروت معدن منهن و کرم
دانش از دریا تصف لولوی بیلاده کو
ایشیح الناس انجان نکر که بود مثل او
از سخاوت مثل حاتم زرخیاں کرده نثار
ای تو در با کرم را گوهر لب دانند

جو ز نام خورشید ظلمت عالم در رود
از نشاط سعی عشر نکرده عشرت نمود
ساقی تنبایی گردون میدید باندل جو
می نواز و طبله خورشید و مه خرح لکود
مقدم تیلو چه یاند و صحت آرد رود نمود
ایچین دو نیم بلو نیم خوش سر آید که او
تمام بدت سونسانند اعدا عالم شنود
از قدم خیر بر کف عم سرا فرزند
طقل ایجد خوان نماید که کند بخت از وجود
بمنح حکم و صوت چشمه های نبدل وجود
پس تصف که در بر ابد هم نمود وجود
از شجاعان و دو عالم تیغ و خنجر در رود
کاشه های سابلان بر کشت از دام لغود
کن کرم بر من که خون دل خورد و کرم خود

چون خدا بی تو گم گم شد تو هم گم او
عاجز هم از دست چرخ دودل است و دودل

بر من مسکن از منم فدای تو رحمی کن نمود
دستگیر می کن مرا ای حامی مسکن خود
حد و یابا ندارد و بر دعا کن ختم خود

نفس می کشد از جود خدای ز فرد غم
با الهی تا که روش بر فلک خود بیدار

با الهی تا که گردد و بر فلک جرح کی بود
با الهی تا که نوبت از نخل را در جود
جسیم حاسد تا شود نار چشم را و خود

با الهی تا که باشد در جهان نام گرم
تا که حاسد را دل از بعضی حسد بکشد

تا که محمود جلای بر خود و از روزگار
ایضا ممدوح را بر این ساطع جای

تا که محمود جهان اندر جهان یابد صلح خود
کاروان گردان نگاهتس در از چشم خود

یا شراب عیش مانند در جهان ای کردگار

یا تخم بر خورد در عالم آرت و دود
ناید ماند مانند تا که اینی جرح کی بود

گوشه داناان حین بر سرش ای دلخلال

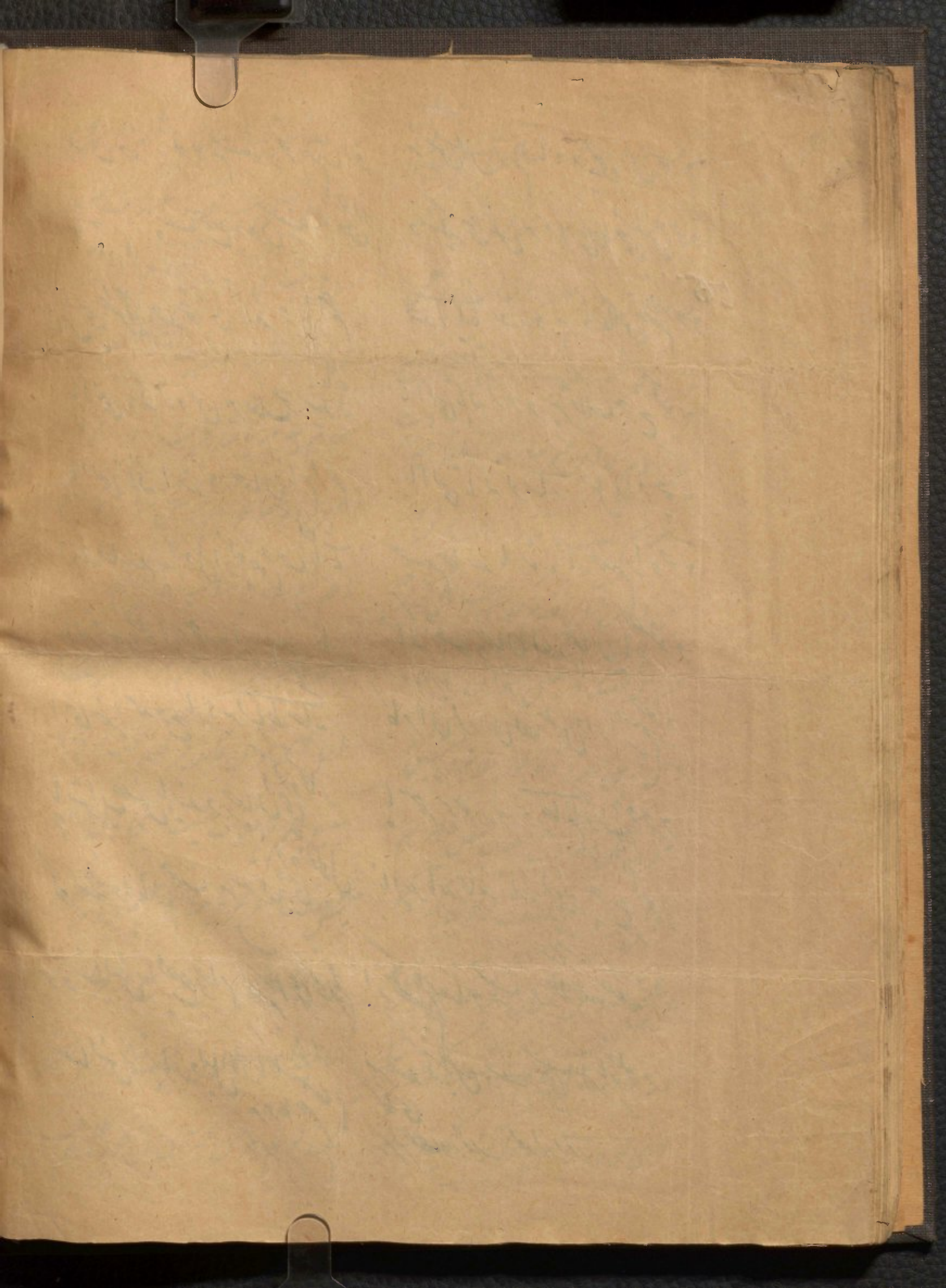
دو سالش را الصبح و نام بر سرش ای دلخلال

از کسب مضا و حین در طایب صد خود

و سمالش را تبار و لیل از مالک خود

میرسد که این سهار می است از بار خلود
ماری از معصوم حین بعد از آن

ماری از معصوم حین بعد از آن



فقطه بارح

عاجی میت حرم لحنی در قنبر علی
شهره نوره بتکشین زلفها بلند

و در همه جا در دست باد کوه

طراز
خانه جوهر طراز نامی به سخا خوش

از درین تیار سپرد خضر زین

نمزیلین و خضر نور ماندک او

گفت ز لعلش کل عالم را می بخور

بر زین مصراع بیت شمع دو

بین زین باریک خیال بود به دست نمجو
معنی فاد شعله زین ان یکاید

معنی از عینک حق بین
از زهر زین حسن گوهر لفظش عیان

حرف لفظش نیم مثل در موی

حرف پناه
نقطه لفظش در دست حرم

آنکه زان گشت نعلی در حار بوسه

رزعوت از عجم نکلور از افسوس

شش نارد و خراد چرخ نال حسیجو

از صرف سنگه اش رخت لفظش نو

وز چه اشرفا هست راه او

منشی میرنگ گفت که لاش او شده

سفضل از بیت او بیت حرم

معنی آبروی حرم بود به دست نمجو
چشم دو اثر گشت

نار لفظش ضرور دره حوت او

وز رخ لفظش گشت معنی حق انو

معنی حرفش عیان بود زول نام بود

در نگاه معنی نور قرمز او
دیده خورای علم

57

فقطه حرف کا و او حروف

فقطه معنی لکار و س

نور باغین در حدیقه از صفحی نش نمود

طبع گوزای من رخت در گون سخن

زنگ ماضی غم و روش صراحت

بین سطرین ^{کتاب} چشمه آفتاب

میدان بیجا را در آن
آنکه نظری بود در همه طوری بود

ای که ز می را در کینه نامه که خوش

خورسته عهد گوهر بارغ غم

کف خرم بودش ای در سر زلف

نغمه شمشیر حویا علیه السلام

حوض علی شتر شتره شمار

ز انچه بستی در صدف کف
لفظ

گوهر در ترم باشد باک از او آنچه

آنکه در نیتک پدید آید و آید

خط سوادش گزین بر خفا نمود

سنت و نیتک ز نه صا و آید

گوشه دل مکننا محو خوش آمد

شامه نیر و ج از حد مکنش بود

از صف کف از آن ناکه فتنه بود

این سخن کن بگوش ای می را بود

سال پس بر زین طالب کمالی بود

زوشه است چو سعدی و سلیمی

بهرز بود و صوره گریه
زهی دله جلیق بهر زنگو

کتابخانه
موزه
تاریخ
۱۳۰۳
کتابخانه
موزه
تاریخ
۱۳۰۳

واحد

باص

راه سماخ

۲۰ سال تاریخ نادری

زبیر خردمند
لشکر آفرین

مرد عظیم

تاریخ غزنین

سرودش زبان بر زبان

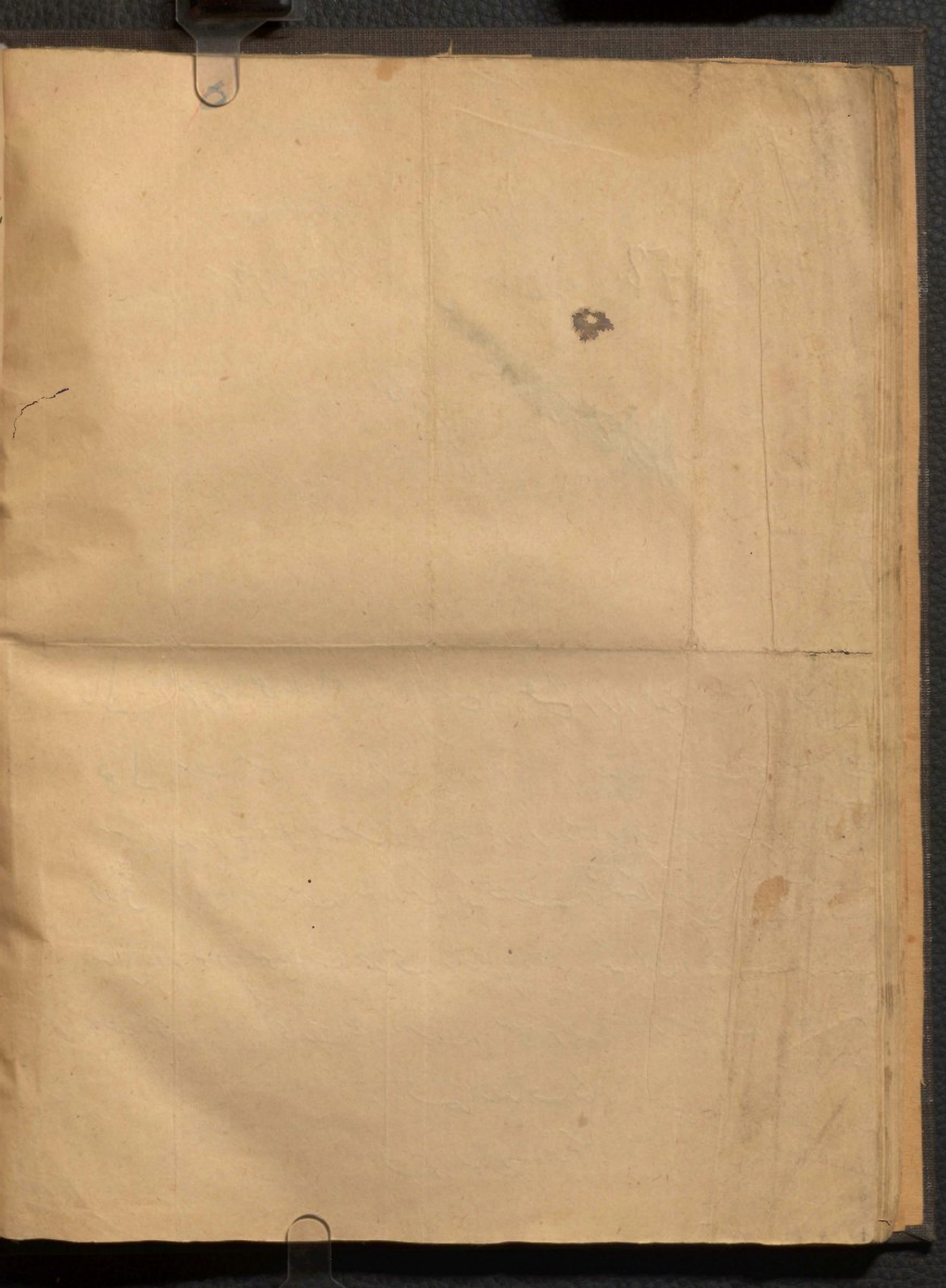
زبانهای خود را

۵۸

۱۲۶
۱۲۷
۱۲۸

زبان در سینه امه ای
۱۲۸۸

قال (جراخ محمد) من دال مشدده حجب (بر لوی فرمود محمد حجاب) ۱۲ قیر
اقول حرف مشدده جب آخر لفظ من واقع ہو اور مضاف یا موصوف ہو یا کو حرف عطف
اوسک بعد واقع ہو تو البتہ مشدده چاہیے اور اگر مضاف یا موصوف یا موصوف ہو تو زناد
وزن شعر میں اوس مشدده لادکنگ بکہ بتخفیف بر طعینک مثال اول زیادہ حد ادب
مثال دوم سو نور معنوی سے حدیجی مرعذ اریا کہ اندہ ایمان داد منت خاک
دیکھتے ہیں کہ دال بالتخفیف سے بالتشدید نہیں ہر چند کہ اصل لغت میں بتشدید آخر ۱۲۵
را اتم الضاف نکارا
سند نسیم دیوانہ و نسیم شکار



آبکش
نثر او از نثر مرزا هر دو لیس

طبع گوهرهای منسوب لاله

چون گریزین فوطه روش در بوجو

خط از خواص در نثر
الفنانه

نظم او از نظم گوهر آید

بهر سالی خوشتر است خورشید

گوهر نوزاد سر اندر کف

آنکه زانرا کسیر خاندن هر چار

از خوب و کلاه هم نور نانا افصحو

شاه نشین و خوار گوشت عیاشینو

از صدف سینه اش رخبت بطور کوه

وز زلی اشراقیاست ره آورد او

نست پیرنگ گفت هلاشلی او

ستفهام از نیت او بیت رخ خور او

معه ابروی حور جوهری آبرو

ای زهی قنبر علی حاجی میتالم

تو کینا کیش زو ایضا میت

وه چه حجت در دست بدعت گرد

فاسخ جواهر هم نامه پنجم چو نثر

ز زبانی من است ایام برید خنجر گریز

نثر بلوغ فصیح کور بر اندک زو

هست نظم خراب نظم کله های نوز

ای زهی کله مراد میت ستم میت هم

ای زهی کله مراد میت ستم میت هم

کلامه صفا جازیه

فقویا جازیه

نظم سالی خوشتر است خورشید

در سینه حسی ترا چون کس خاطر بود
بر شتر اعدا و دین از لب جو آرزو

کرد قصه حجاز ^{القاسم} ز صحرای کرد امن
چو قنبر علی کوفه ای کس سخن

نه اگر دین با دین
ز راه حد و محرمی

چو قنبر علی شتر و گن نوشت
لظیفه های ما در ده ^{القاسم} کینا شتر

چنان سال از حین در جو کس
هفتاد و هفتاد و هفتاد و هفتاد

در شترهای ^{القاسم} کینا شتر
بود کسیره جا کس ز هفتاد و هفتاد

چو قنبر علی شتر ^{القاسم} کینا شتر
شتر نزه شتر

ز اینک سخنی در حرف شکوف
بگوزن خود او جبهه گر

ما جنبش کس کس هر چه
بشتر زلف شده مشتوما

بله روی اسرار کس کس
دیگر کس در شتر کس

جان شتر شدن - خانه برون جان شتر
لا جان شتر نهند ز دنیا در شتر ^{القاسم} کینا شتر
ز جان شتر نهند ز دنیا در شتر ^{القاسم} کینا شتر

بدر روی اسرار کس کس
دیگر کس در شتر کس
بدر روی اسرار کس کس
دیگر کس در شتر کس

بدر روی اسرار کس کس
دیگر کس در شتر کس

از کف ما مور و عسل

چون اینم تا آنکه در روز خامه زو
درین طبعم از وصال هم تا بر نرسد

عریضه جوهری معنوی سالن خود
یک هزار و شصت و هفتاد و یک نفر بود

شماره

بیتها
بیتها
بیتها

قطعات تاریخ از سماج مکرر تا تمام کتاب تمام

کوشش علی که براه حسن
خضر توغول از نام خود هم نشانه پس می برد بشکر نزدیک فهمی وافر 63
از در منگش مارانم
در سماج خود آفر ما در راه رده و منزل را ضبط کردم که نشانه تمام
ما که بر سر من بدین
بوده شکوش بدو خاطر از در سال روزم نفسی جز در راه آورده شرف فدا

دوره سماج را
در سال ۱۳۰۸
در راه سماج را
در سال ۱۳۰۸

حکایت خود مرا و نشانی
سایه از صف در راه بود
ز خانه منابه بر آید ازین
هم در راه بود رفیق کن
جوارش خود تمام
به سال برخاک خود من
بی حاده شایسته این
از در با و به دفع
نقش مکتب بر صمیمی
بارت که کار نامه شرف
ماقت بدین دلت در سماج

در سال ۱۳۰۸
در راه سماج را
در سال ۱۳۰۸

بهر بار و در آن خوشانند
طایفه مردم پروردار
دار کسبه از در غیب که بود کسب کسب چهار
در آمد و در کسب کسب که بزرگ بود
از سماج از خواص و عوام را در کسب کسب
جمع بر آید و نشانی
درد و در کسب کسب که بزرگ بود

در سال ۱۳۰۸
در راه سماج را
در سال ۱۳۰۸

هم ما را بشنیدم ز ما شنید
که برای کسب کسب که بزرگ بود
درد و در کسب کسب که بزرگ بود
درد و در کسب کسب که بزرگ بود
درد و در کسب کسب که بزرگ بود
درد و در کسب کسب که بزرگ بود

در سال ۱۳۰۸
در راه سماج را
در سال ۱۳۰۸

علومها حاشا

مردود - این کتاب در سال ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر اصفهان
مطبع شده است. این کتاب از نظر نگارش و محتوا بسیار
مفید است و برای کسانی که می‌خواهند در زمینه
تعمیرات و ساخت‌وساز آموختن بسیار سودمند است.

در این کتاب از نظر نگارش و محتوا بسیار مفید است

و السلام علی من اتبع الهدی
این کتاب در شهر اصفهان
مطبع شده است.

این سخن بر من سروده عمل بر علم ثابت میکند تا در کدام مایه در هیچ واحد نشود ما در هر جا که هست
خاص ازین معنی سرود و نظر و اندیشه بر خواننده بود لا حرم السنه آمده بدین شرط معنی ما در هر سال عمومی
مرا داده ام از این کتاب بدی رسیده از این کتاب که گشت صحیح و مختار از موی لفظی
که این نیز در سطره کشیده و عکس است از این کتاب که هم لطیف رسیده اند و در کتب موجود است
و سخن از این کتاب که در این کتاب و صورت مذکور است که در کتب دیگر نیز در این کتاب که در کتب دیگر
ما هم داریم که فاجایه اتفاق همو برین نیست سخن هم در کتب دیگر است که در این کتاب که در کتب دیگر
از میانگاه آن فدره محققین بر وجه قبول فیصله قرار باید که کتب این خواهم کرد امیدوارم که بعد از این
در این خصوص احکام این مایه در موده شود
عزیز خواهم بود ز روش صدق است
ز این معنی خواهم شده مایه او غوث است
از حق مضمون خود است صدق ارادت است
بیم از حالت بدین است شرف باقیه هم در دنیا است
پس این مایه در کتب رقم در کتب دیگر است
توزار هم نشدند سخن که در کتب دیگر است
نموده بودم خودم خودم که در کتب دیگر است
نموده است خودم خودم که در کتب دیگر است

67

کدر نه نه تمام فخر ما بود حصه که قطعی نسیب در حق طوری بر آن بود و در این
 خدایه من اوست در هر طریقی که میسر آید و کما شکر او پیش بر اهل بیت و بی مرتبه فصد از اول
 در وقت بی کما و از آنجا که در ضایع و اگر در هر طریقی از آنجا که میسر آید و در این
 شایسته که میمانند کفوی که در روانه زمانه است چنانکه خود میبینیم که در هر طریقی
 بیشتر بود پس بر آنکه در هر طریقی که میسر آید و کما شکر او پیش بر اهل بیت و بی مرتبه
 که در هر طریقی که میسر آید و کما شکر او پیش بر اهل بیت و بی مرتبه فصد از اول
 کما و کثرت که در هر طریقی که میسر آید و کما شکر او پیش بر اهل بیت و بی مرتبه
 بداند به در حق و اگر در هر طریقی که میسر آید و کما شکر او پیش بر اهل بیت و بی مرتبه
 در هر طریقی که میسر آید و کما شکر او پیش بر اهل بیت و بی مرتبه فصد از اول
 ما و نوادگان و در هر طریقی که میسر آید و کما شکر او پیش بر اهل بیت و بی مرتبه
 در هر طریقی که میسر آید و کما شکر او پیش بر اهل بیت و بی مرتبه فصد از اول

علو افعال

همه زاده حدود
 در هر طریقی که میسر آید و کما شکر او پیش بر اهل بیت و بی مرتبه
 در هر طریقی که میسر آید و کما شکر او پیش بر اهل بیت و بی مرتبه فصد از اول

برادر مدوحت که علی فطانت در کتاب ابراهیم مایه و معلول ضربه زده کنار آنکه از همه فطانت او را محسوب
 می کنند و در فقه که هر صفت محرم و منکر است و اخل صحت شده الطبع را نسبت آید چو فطانت را
 به فطانت او ستاد مسلم ثبوت و غیر محقق علیه برادر محرم است هم گشته است که بنوع خاص در اصلاح محرم
 فطانت او را این است هم الفات فرموده آید و بعد از فطانت نسبت برادر محرم که با نسبت به ابراهیم
 در کتاب خواهد بود که محرم خواهد بود و در فقه فطانت این کواریج ذیل برادر است که فطانت او را نسبت
 محرم است که در کتاب محرم است در صحت ابراهیم ناقصه بر حال صحت امید اصلاح از صورت
 فطانت تا تاریخ محرم بودم بر موم بود و بعد از آن صحت محرم است که در کتاب محرم است

نوشته فقهی خود فطانت محرم از موم محرم است که در کتاب محرم است که در کتاب محرم است

که در کتاب محرم است که در کتاب محرم است که در کتاب محرم است که در کتاب محرم است
 آن که در کتاب محرم است که در کتاب محرم است که در کتاب محرم است که در کتاب محرم است
 که در کتاب محرم است که در کتاب محرم است که در کتاب محرم است که در کتاب محرم است
 که در کتاب محرم است که در کتاب محرم است که در کتاب محرم است که در کتاب محرم است

آنکه از آن که در کتاب محرم است که در کتاب محرم است که در کتاب محرم است که در کتاب محرم است
 از صورت سینه اش رنگ بطرز که در کتاب محرم است که در کتاب محرم است که در کتاب محرم است که در کتاب محرم است

در کتاب محرم است که در کتاب محرم است که در کتاب محرم است که در کتاب محرم است
 در کتاب محرم است که در کتاب محرم است که در کتاب محرم است که در کتاب محرم است

در کتاب محرم است که در کتاب محرم است که در کتاب محرم است که در کتاب محرم است
 در کتاب محرم است که در کتاب محرم است که در کتاب محرم است که در کتاب محرم است

از دست ما بر خبر خیزین

ده چه در دست است

بن بر کار خصال خود

از خورش سن صورت

حرف لفظش به مثل دو گویا

بین نظر من صمد است

آنکه نظری بود چه طوری

آنکه زنی نامه بر روی هم

سال سر و سیم بگفت موی

برسانا ما مست ره آورد او

منش او نشود چرا بر کوشش

تا نفوس خود دیده بخت دور

وز روح لفظش برین معنی

معنی ز حرفش عاقل بود نام

ز گفت بر او نشنید ز خط خورد

تا نظر همه شود چون

شامه خورد از خط منقش

یک ترا بود صد و مساد

۱۳۰۰

باز منصف است که در این

باز منصف است که در این

باز منصف است که در این

دقت

دقت

دقت

جو خسته علی کو خدای سخن زینت هم پرده برزده

جو خسته علی شتر کوشش نظری بود و بگفتش

روش ما و ناز و نمل بود خسته ز گفتش

ز دگر معنی و حرف شرف نظر ز کرد و جلوه کرد

نوار و کف با روی ز راه خدای سر را

در سال و بار او کوشش نمود از علم گفتش

جو خسته علی تا تر و مدخل کوشش گفتش

مرا خسته گفت ز خبر لاش در گفتش

دخواتها جا

تاکه درین ارض باشد ساکنان را سینه

صدور و ازین بروج بر فوجت روزیست

تاکه باشد درین بروج باشد حاکمین

صدور و ازین بروج پاک آیل ظاهرین

68

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

69

قصیده در وصف سید المرسلین علیه السلام

افزودید

الصلوات ای سادات ناممهوره بیرونش

السلام ای بابیات عالی است سرورش

عبت رغبتی ابرو دنیا و دین
مرحبا ای باعث لولون لولان

حبذا ای خاتم ایجاد عالم را گمین

ای سبار افزایش شد ز تو اولی گزین

و فقر ایجاد و کمون ^{از تو با} بیست از نوریت زین گزین

انوار تو کرسه لیش
شکوه لولان سید المرسلین

ای نبانی برود عالم ^{بالتفصیل} شد و است از شای تو مین

قصه و الودن تو باشد سجده گاه عالمین

حاکمیت سر او فخر صاحب روح الامین

رسانت منبر گاه عرشان و فرشان

خاکبای طوطی ^{دیده} اهل لغین

تا جدار این جهان از خاوان آستان

عادل عرش اعظم از عدلمان گمین

تخت گاه ^{جغ} خضر المهدی است در میان

جای گایب عرش اعظم مالک است برین

پروه وار و رگت ^{صدا} بود مالک است

پانین آستان حاصل عرش برین

سرور عرش آستان چون خدمت حامد نام

پادشاهان ^{خدا} و فقیر و فقور

سرور این جهان را خدای مینا گزند

پیردین و پیران و پیران

مهر است قهرمان خاوانت پیران بر زمین

بارگانه راست جبار و شجاعی آفتاب
از پند نهضای آفتاب
مشغله دار تو نویسی که در روز
بردارت ^{فدایت}
بپند و دروغا نشسته به لایک بر اهل کور
خوش سقایی تو مانند سیر کنگان حله دار
ارشد آید و گلستر
کاتب دیوان قدرت تو قرار می دهی و لونی
از ازل مثل ترا ناما استقامی کایات
مفقی طم و پس راز و در ^{جبار} ^{ملاتی}
مالک داب و سنگر عاصیان
مصدر وحی الهی مرکز الوار حق
حسب بوجوم انشور و واقع کفر و ظلام
دوره الفاح رسالت ^{خاتم در} ^{بهر} ^{تسیم}
نامت گش خدات ^{رابع} ^{جلیل}
بارگاه قاضی ربوب الاله است
از حضور شاه مآلن با برادران غر و جاه
منشی و نوز قدرت از ازل تا بریم

طقت حاکمه ^{از راه}
خاکرات را بعد از کسوف اولین
انته دار
مشغله دار تو نویسی که در روز
مروم و در پس آن تو جبریل امین
فرش و در قصر تو اورلس و در خلد برین
حضرت کعب همانا بود اندر
ما عین کلین اوم ^{انته} ^{نوبه} ^{ما} ^و ^{طمن}
بچه بنیده نذیر به هم نه بنید بالصفین
و می خلق خدا و علمای و بنا و در
شغله روز فانی جامع التمهین ^{برده}
سور و انا فخر صحت ^{للعا} ^{لمین}
تلمع روز نفاست ^{ظلمت} ^{کسب} ^{بوم} ^و ^ن
ساقی تسبیم و کونتر قاسم ^{بوم}
خاتم مبروت بابی و من منین
انچه فرمان نبوت باضی ^{بلی} ^{لشاه} ^و ^{دین}
بچه طغرای رسالت بی طراز و پیش ازین

اجاد
وان نو ما عالم مشعل لکنش خلق

نام نود عالم ارواح شد حصن حصین

ساعت کون و مکان در کزماں سموده

آخرین صد آفرین صد آفرین جدا آفرین

آید صفت الهی ذات نو ما خلق جبار

سایه نوان نو ما نوان نروان معمول

مطلع دیگر نو انم طور کسبنا را جواب

مطلع شمش و قمر باشد از و صفت گرن

مطلع با

زج شمع بیین

ایکده المون نبوت را توصیف در اولین

ای نوی بیم رسانت را جلیغ کفرین

بانی لیک حاکم آدم نبوت خردین

باز کس حرکت دست و ده بدوم من عملین

یا طلب در و عجا آدم اندو بدین

من عملین کس عمل کس عمل کس عمل

من بر در درخ عجا مندریم حوار و زار

از شر دیو بخت و شیطان لیبین

ای رسول باشی دستش من دستش من

تر شد از انک گمانم قیاس در کسین

بر درت اناده ام ای بیک را جاده باز

حالتهم از تن چه برسی بوسه بکیم را برین

کار در بر اسما انم از کسب کاری رسیده

حالتی دارم که اعداد را نباشد و بچین

کتاب و دوش لبم نیست در فکر کار

از تو خط عاقر آید کتاب و دوش بچین

نامه عمده از دوش حصان شد سایه

من در هم حواء از در گاه رب العالمین

معمول
مطلع با
زج شمع بیین

بسم الرحمن الرحيم

نام خداوند کبنا و فرد	خداوند را حفت ادماز کرد
خداوند شب خداوند روز	خداوند شب را خداوند سوز
خداوند قزوا و ویروز را	خداوند ساز پرپ از را
خداوند و می شب خداوند و دل	خداوند سپیدان عقل و کوشش
خداوند آب و خداوند گل	خداوند پیدان جان و دل
خداوند گزناخ خداوند گرد	خداوند مارکش خداوند پرو
خداوند آتش خداوند هوا	خداوند پیدان ماسوا
خداوند ناز و خداوند نور	خداوند آرنده آب از تنور
خداوند و ارای اشم شکوه	خداوند نامون خداوند کوه
خداوند نترخ خداوند خور	خداوند گوهر خداوند نور
خداوند قیل و اصحاب قیل	خداوند صحن خداوند قیل

خداوند حق و خدای لسته

خداوند استه خدای سمنه

خدای جرنده و خدای برنده

خداوند شهود و روح را

خداوند کنت و خداوند نوح

خدای برکنار و مورد سئ

خداوند در با خداوند موج

خدای سناه خدای سپید

خداوند عدل و خداوند جور

خداوند بر و خدای عدل

خداوند جنت و خداوند سوز

خداوند کوه خسته کثرت

خداوند طاعت و طامات را

خداوند رتب خدای صبور

خداوند خرد و خداوند شتر

خداوند استه چو کوه بلند

خدای پوشش خدای روز

خداوند طاق و کسی استیاج را

خداوند نوح و خدای خراج

خداوند پنهان و پدید

خداوند عکس و خداوند فوج

خداوند بیم و هر کسی را سب

خداوند کشید و خداوند شور

خدای کمال و خدای زوال

خداوند غنمان و خداوند صبور

خداوند روزخ و خدای بهشت

خداوند عز و هم لالت را

خداوند نگر و خدای شمو

خداوند صاحب خدا بی صورت

خداوند لوح و خدا بی قسم

خداوند کسب و پیش برین

خداوند شرق جنوب و شمال

خداوند حضور آن حدی ملک

خداوند جبریل سدره مقام .

خداوند صورت و قیام صورت

خداوند میکال روز بته وار

خداوند روانگر را شب خسته

خداوند اختر ده برق را

خداوند اخگر با فک ده

خداوند همه کن از عدم

خداوند لطف ده در شکم

به نهم ماه او طفل میا کسند

خداوند نشکر خدا بی شکر

خداوند بنره خدا بی علم

خداوند باره و فرکش زمین

خداوند مغرب که وارو طال

خداوند آرنده تپه ملک

فرستادگان را حواری پیام

خداوند کورست و بوم نشور

بهر در رسانند نشانه شمار

که مهر از وجودش برانداخته

صدای نماید آنال شرق را

خداوند آفریننده خاک ده

زمین کن بعد از آن کالعدم

دو ماه جان ده و با پیش و کم

و با پیش و کم زان میوراند

72

به لسان ماور و به کسرا

گنواره ز اسب وارو نگاه

سبس زان زوالتش هر روز نگاه

زوز هر روز شامی و به

مراد را سازد کت نیش

برو هر که پیش او اخصاح

کنوز چهار بادور و به

بیت پوشش نه بیند در

نیاید که چو باد و کسری

همه سازد برکش صباکت

چو انجام یابد سازد بدر

کس ز شامی گدایه و به

کس دهم کبر و نخوت غرور

مراد را کس و کبر باد کشتن

صباکت و به بهر

رساند ز گنواره بهر شامی و به

زنگ آورد او را سازد نگاه

گدای کتار و شامی و به

ندم کسش بخر ظل العس

ز شامی عالم و مانند خواجه

کسب زان برکش نشد

هوای انار به بهر

به مانع از م او نماید نو کس

ز زمین و مایه بید کند

کشد روح او را و به در کت

کس بهر شامی و به

کس نماید از آنها نفور

نرای کس و کبر باد کشتن

چھوٹا گف سعیدی بگوش

مراد رار سعید کرم او

کے رے آتش رساند ز آب

کے رے لہمی نماید و لبس

بیاس کے مارا نور

کے رے ز بخت او در آتھا ک

کے رے راکدیم خوش آید پسند

دست کے مارا نور

کے رے زاوہد تور و ز شامراہ

کے رے ز اور با کور کش نمود

کے رے ز طعن مرغ بریان وید

کے رے ز بھد کش کند ز بر خاک

کے رے ز غذا مرغ دامی وید

کے رے ز طوفان وید ز سر کے

کہ او کندی سیر مانع بہشت

کہ بگوش قدم است و در کش غنی

کے رے ہد شہر و کشند باب

کے رے راز دشمن نماید منسل

بگوشی لے شام و مور کو

کے رے ز نذیرت از ناک

کے رے ز آتش رساند گزرت

گہ از مفارق کے دور کو

کے رے ز راہ او را و بہا

کے رے ز اور با کور کشی نمود

کے رے ز خلق مرغ بریان وید

کے رے ز زخم کشی مراد و پاک

کے رے ز غذا مرغ دامی پسند

کے رے ز جان کور و شہر مند کے

73

بجاء اندر آرو کسے دلپسند
بگرمای و بد بخت جانکش
سز نای کاسه فرو شد بگمار
ببند آورد و شاهد و پسند
گوای و مانند ز فضل صغیر ما
کند بیل و هم بل بن را نگاه
جو آبی زی باره فرو آورد
گر که می یک و نه را آب از دست
در بی بیار با بیار است
در با می بمان رود سینه از دست
ز کمان بدخشان حوصله آوردند
یکی ز مین باغ کشمان ساختند
اگر نیک سبی مال از کبیر است
زین را به آنب آشنا ساختند

ز پستخ را ندر بخت بلبل
به بیرون ز جلد نماید نوحه بخش
در مای بسته نماید گز از
گنجی بوزو تمام ملاحظه
میرا کند و از من هر کسیر
ز مرغ هوا خانه دارو نگاه
گر که صدف در وجود آوردند
صدفهای پرور گوار آب از دست
دل زینما زینما می از دست است
بهای گوار در سینه از دست
نعمت فرو کشند و مال آوردند
یکی را یکس در اندر خفت
یکی را بود فعل و مال از کبیر است
زوه گران گز اندر خفت

گستره کسبه که زمین شود
بیار زمین را بهار از دوست
کشته خوشا چور ننگون
ز نیر فروز و نگاه همه
گفت ننگون چرخ را نور بر
بیک سلسله چارچوب از دوست
پدر نیت اورا ترا پوز داد
نه اورا دست ماور نداد
نه اورا بود صفت بی دوست زن
سواد نداد که بازو دید
نه پردای بخورون نه پردای بوشش
نه مایه بی دست اورا که مایه دید
نه مایه بی دست اورا نه او جا دیدار
سری نیت داده ترا سوره

74

ز کلمه ی بر زنگ زمین شود
گل با سبیل خار خار از دوست
مدار و طباب و با سبیل ستمون
قمر را گشت و بدگاه همه
ز اخم فرود است سحر کلمه گریز
کی پوره را چار ماور از دوست
بظرف نیت و چشم تو نور داد
ز مهرش نداد نه ترا
ترا داده از وی نه آرام تن
ز بازو ترا زور بازو دید
ترا داده از شب نه و پر زودشش
نه و کسب که او کسب مایه دید
نه مایه بی کرده ترا با دیدار
ز او نداد نه ترا

زبان بی ترا تر زبان ساخته
نگاهی برین پیکر آفت گل
شمارنده تارهای نفس
مستعد هر فرستادگان
کشیدن را در آرزو زماهی
برکت نندگان را بخور نهایی
بیرکشی بر زبید تمح سبز
باندیش که این کاغذ فرورده رنگ
خوشایند ننگون ساخته
ز اختر فرور ز بیمار کس نه
گذر بیک اندیشه بی درخشش
اگر نیک سینه پر کوه گناه
بیایم من با تو شامان نیست
سکانتش خو خواهی در آری شمار

و دانی بی ترا تر دمان ساخته
ز آب و گلش زوجه خوشش گل
برگزیده مرغ جان از نفس
نگرایی ده او بی تر او گمان
اعلمت نمان را مینمای نامی
مراستندان بخت رسا
ز پوزشین بد می بدار و گوی
بیک جفت کین ساخته بد رنگ
باید که نماید خون ساخته
نه او از کس باری جور است نه
نه طفل فرور را باری گهنس
نماید خط صنعتش را گواه
سپاسی خدارا که با این نصیب
تباری شمعون کبی از هزار ما

شناسی در نسبت پیدائگی

جان به دست نجات آرد

مناجات

75

خدا یاز کردار ز کسبم گزرد

لکار ز نو نم نازیے نظر

بآمرز امرز کارا بمن

بخشای بر حال زار بمن

که اورا بخورد هست جای نیت

درین سگس خرد نو ماوا می نیت

چونام تو امرز کار آمد ست

چرا دیر سازی که کار آمد ست

اگر چه فرون است بدکاریم

بسنرا دار بخشایت من بیم

که ما برود یک که جان وادعه

سرور سے تو مارا نو ان وادعه

سپس آفرید سے ترا کسبش

ماور مراد او می از لطف بخشش

جو ان کسب را حد به پایا رسید

و بهی فوت و کردی تو و زمان بیدید

مان ما تو انے نو واد سے نور

مان ما مراد می تو کردی جو ان

ز کسبم مراد سناری که کرد

ز پابیم مرا با پداری که کرد

حشتم مراد کسبهای که واد

بدانش فرون تر رسای که واد

مرادش و مان کو خوشش آواز کرد

مرادش ز مان کو نکو ساز کرد

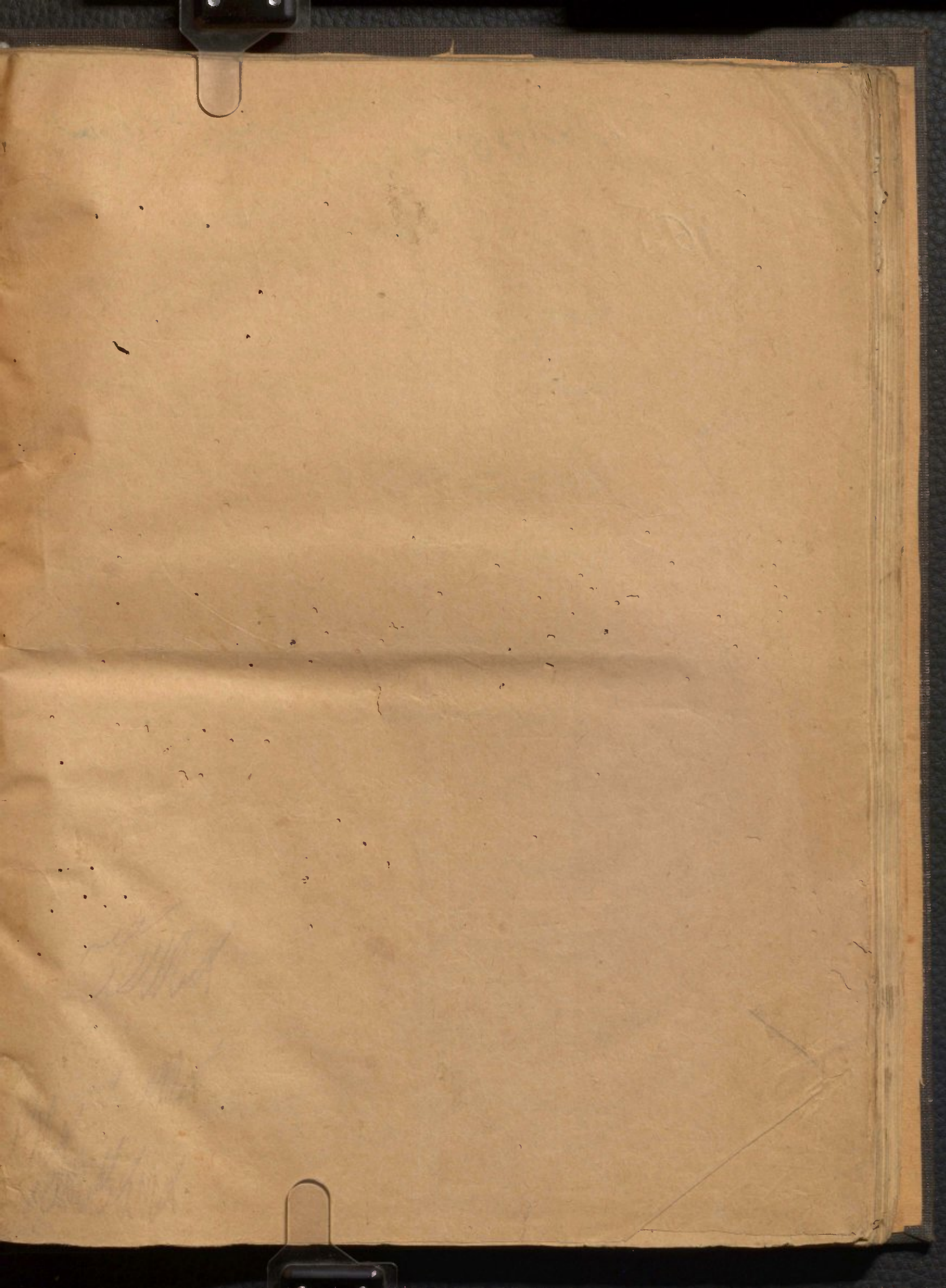
هم از دست ای کار ساز جهان
گرد با همه بدل و نفعهای من
کشیدم ازین نعم جو جو غای من
بدست ننگکاران اهر من
من از ما سپاس و اهر من
نمان دست کبار نکوس خند
تختیم ره بر کس را نمود
و گاهم خوف سالش بود
چهل سال عمر گران پایه من
گنارنده نامه زشت کار
نویسنده دست یکن تا کنون
من آن زشت کارم مرد و حجاب
بدون بر بنده ان خواندش

سپاس تو ربک گوید از ان
سپاس ندوم ترا در بی من
بگردن نخب آوا می من
گفتار کردم ابرای من
نه پر بر کردم زنا کردی
نه پایم ترا حسیج و ناصت
ندادش من باب من را کشود
ز به نام گاهی سپاس نمود
براه هوا و خوش داده تن
به تنگ آید ازین بد بیست بار
تا سالش رست و خواب اورد
اگر رده ام را برای عذاب
بمقدم بودن از سفر اندیش

السدوم ای بلبل کلزار شیرب السدم

السدوم ای طوطی آینه دار السدم

26







10